

داستان عاشورا - کربلا از آغاز تا پایان / رسول جعفریان

بسم الله الرحمن الرحيم

آنچه در پی خواهد آمد گزارشی است از واقعه کربلا آنچنان که در مصادر قدیمی آمده است. ضمیمه آن تحلیل هایی هم هست که بر اساس همان نقلهای است.

امام حسین (ع) در سوم شعبان(۱) سال چهارم(۲) هجرت در مدینه به دنیا آمد و روز دهم محرم سال ۶۱ هجری به شهادت رسید. آن حضرت در تمام سال های کودکیش در کنار جدش رسول خدا (ص) و با آن حضرت مأنوس بود. درباره او و برادرش روایاتی چون الحسنُ والحسین سیدا شبابِ أهلِ الجنَّة، مَنْ أَحَبَّنِي فَلَيُحِبَّنِي هُدَىٰ،^(۳) منْ أَحَبَّ الْحَسَنَ وَالْحَسِينَ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي،^(۴) هُمَا رِيحَانَيْ من الدُّنْيَا،^(۵) وَدَرِبَارِهِ اِمَامُ حَسِينٍ^(ع) روایت حُسَيْنَ مَنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ^(۶) نقل شده است.

امام حسین (ع) در جنگ های جمل، صفين و نهروان حضور داشت و مردم را به جنگ ترغیب می کرد.^(۷) ایشان در همان مراحل مقدماتی صفين در گرفتن مسیر آب از دست شامیان نقش داشت، ولذا امام علی^(ع) فرمود: هذا اول فتح ببركة الحسين.^(۸) این نخستین پیروزی است که به برکت حسین به دست آمد.

امام حسین (ع) وفادار به صلح برادر

امام حسین(ع) در دوره امامت برادرش، به طور کامل از سیاست وی دفاع می کرد. آن حضرت در برابر درخواست های مکرر مردم عراق برای آمدن آن حضرت به کوفه، حتی پس از شهادت برادرش، حاضر به قبول رأی آنها نشده و فرمودند: تا وقتی معاویه زنده است، نباید دست به اقدامی زد. نمود این سخن آن بود که امام در فاصله ده سال به اجبار حکومت معاویه را تحمل کردند. رهبری شیعیان پس از شهادت امام حسن(ع) در اختیار امام حسین^(ع) قرار گرفت و مردم کوفه ضمن یک نامه تعزیت، از رهبری و امامت امام حسین^(ع) استقبال کرده وفاداری خود را به عنوان یک شیعه به ایشان اعلام کردند.^(۹)

با این حال، امام در برابر فشار کوفیان فرمود: إنَّ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَعَاوِيَةَ عَهْدًا وَعَدْدًا لَا يَحُوزُ لَهُ نَفْضَهُ.^(۱۰)

زمانی که معاویه اقدام به گرفتن بیعت برای یزید کرد، شماری از فرزندان صحابه، مخالفت هایی را ابراز کردند. مروان در نامه ای به معاویه نوشت: إنَّ لِسْتُ أَمْنَ أَنْ يَكُونَ الْحَسِينُ مَرْضِدًا لِلْفَتْنَةِ، وَأَنْلَنَّ يَوْمَكُمْ مِنْ حَسِينٍ طَوِيلًا.^(۱۱) من در این باره ایمن نیستم که حسین منبع فتنه شود و تصور می کنم داستان طولانی با حسین خواهد داشت.

یکبار نیز معاویه کوشید تا دختر عبدالله بن جعفر بن ابی طالب را برای فرزندش یزید خواستگاری کند. عبدالله با امام حسین^(ع) مشورت کرد. حضرت فرمود: أَتُرُوْجَهُ وَسِيَوْفَهُمْ تَقْطُرُ مِنْ دَمَائِنَا؟ آیا در حالی که از شمشیرهایشان خون ما می چکد، دختر به او می دهی؟ دخترت را به عقد فرزند برادرت قاسم بن محمد در آر.^(۱۲)

خبر مخالفت های امام حسین (ع) به معاویه رسید، اما او به حاکم خود در مدینه تأکید کرد تا وقتی حسین آرام است، با او کاری نداشته باشد و تنها از وی سخت مراقبت کن. یکبار معاویه ضمن نامه ای به امام حسین (ع) از او خواست تا دست از شفاق و اختلاف افکنی بردارد و به مردم عراق اعتماد نکند.(۱۳) امام حسین(ع) از نامه معاویه برآشفت و ضمن نامه ای به وی نوشته: آیا تو قاتل حجر بن عدی و اصحاب نمازگزار و عابد او نبودی که با ظلم درافتادند، بدعوت ها را انکار کردند و در این راه از چیزی نهایت نبودی... آیا تو نبودی که زیاد بن سُمیه را که در خانه عیید به دنیا آمده بود، به ابوسفیان بستی ... و به این ترتیب سنت رسول الله را ترک کرده، به طور عمدى فرمان او را رها ساختی و هوای نفس خود را به رغم هدایت الهی، پیروی کردی. آنگاه وی را بر عراقین مسلط ساختی، آنچنان که دست مردم را قطع کرده، چشمانشان را کور ساخته و آنان را به شاخه های نخل می آویخت. آیا تو دو حضرمی را نکشته، آن دو نفری که زیاد به تو نوشته: آنان بر دین علی هستند و تو پاسخ دادی که هر کسی را که بر دین و رأی علی بود بکش. او نیز به دستور تو آنان را کشت و مثله کرد؛ آیا جز آن است که دین علی همان دین محمد است؟ ... (۱۴)

انتقادهای امام به معاویه در قالب این نکته است که معاویه، کسانی را کشته است که اولاً با ستمگری مخالف بوده اند و ثانیاً با بدعوت: ینکرون الظلمن و یستعظامون البعد. به خصوص که آنان عابد و زاهد هم بوده اند. سپس نمونه هایی از ستمگری های معاویه و زیاد را در عراق بیان کرده و به ترک سنت پیامبر(ص) در داستان انتساب زیاد به پدرش ابوسفیان تصریح می کند.(۱۵)

گوشه ای از اخلاقیات امام حسین (ع)

بی مناسبت نیست اشارتی نیز به فضائل اخلاقی آن حضرت داشته باشیم: یحیی بن سالم موصلى که از دوستداران امام حسین(ع) بود می گوید: با امام در حرکت بودیم، به در خانه ای رسیدند و آب طلبیدند. کنیزی با قدحی پر از آب بیرون آمد. امام پیش از خوردن آب، انگشت رنده خود را از دست در آورده به او دادند و فرمودند: این را به اهلت بسپار، آنگاه به نوشیدن آب پرداختند.(۱۶)

ابوبکر بن محمد بن حزم گوید: امام حسین(ع) از کنار صفة ای می گذشتند؛ در آن حال دیدند که گروهی از فقرا مشغول خوردن طعامی هستند. آنها از حضرت خواستند تا همراهیشان کند. امام فرمودند: خداوند متكلّران را دوست ندارد. آنگاه پایین آمده با آنها غذا خوردن. پس از آن به آنان فرمودند: شما مرا به سفره خود خواندید و من اجابت کردم؛ اکنون من شما را به سفره خویش می خوانم و شما اجابت کنید. آن وقت حضرت روی به رباب کرده و فرمودند: هر چه آماده کرده ای حاضر کن.(۱۷)

از امام باقر(ع) روایت شده است که امام حسین(ع) در سفر حج پیاده حرکت می کرد؛ در حالی که چهارپایان او پشت سرش حرکت می کرددن.(۱۸)

در نقلی دیگر هم آمده است که کنیزی دسته ریحانی را تقدیم امام حسین(ع) کرد. حضرت در برابر او را آزاد کردند. به حضرت گفته شد که شما تنها برای یک دسته گل او را آزاد کردی؟ حضرت فرمود: خداوند در قرآن ما را چنین ادب آموخته است که: و اذا حُبِيْتُم بِتَحِيَةٍ فَحَيُوا بِأَحْسَنِ مِنْهَا أَوْ رَدْوَهَا، بهتر از دسته گل، آزاد کردن او بود.(۱۹)

در نقلی دیگر آمده است: یکی از موالی امام حسین (ع) نقل می کند: کنت مع الحسین بن علی (ع)، فمر بباب فاستسقی، فخرجهت^۱ الیه جاریه بقدح مفضض!(۲۰) فجعل ينزع الفضة فیرمی بها إلی أهلک، ثم شرب.(۲۱)

روای کار آمدن یزید و آغاز نهضت امام حسین (ع)

پس از آن که یزید به قدرت دست یافت، در نخستین مرحله، از حاکمش ولید بن عُتبة بن ابی سفیان خواست تا از مردم مدینه برای خلافت او بیعت بگیرد و برای این کار از امام حسین(ع) شروع کند! منابع نوشه اند که یزید تمام تلاشش آن بود تا از این چند نفر مخالف بیعت گرفته شود.(۲۲) در برخی از منابع هم آمده است که اگر حسین بیعت نکرد، او را بکش: إن أبى علیك فاضرب عنقه، و ابعث الى رأسه.(۲۳) در خبری هم ابن اعثم آورده است که یزید به ولید نوشت، اگر حسین بیعت نکرد، و لیکن جوابک إلى رأس الحسين.(۲۴)

ولید، امام حسین(ع) و ابن زبیر را که در مسجد نشسته بودند، به دارالاماره فرا خواند. آن دو دریافتند که باید اتفاقی مثل مرگ معاویه رخ داده باشد. امام حسین به منزل آمد. لباس پوشید، وضو گرفت و دو رکعت نماز خوانده همراه (نوزاده نفر) (۲۵) از طایفه و عشیره خود به دارالاماره رفت و به آنان فرمود: در صورتی که اوضاع وخیم شد، - مثلا سر و صدایی بلند شد - آماده باشند.(۲۶) وقتی نزد حاکم مدینه سخن از بیعت با یزید شد، امام فرمود: لا خیر فی بيعة سر، و الظاهره خیر.(۲۷) و بدین وسیله خود را از آن وضعیت بیرون آورد.

امام صبح روز بعد با مروان روبرو شد و او به امام حسین(ع) گفت: إِنَّى أَمْرَكَ بِبَيْعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ، فَإِنَّهُ خَوْلَكَ فِي دِينِكَ وَ دُنْيَاكَ. در این وقت امام فرمود: إِنَّ اللَّهَ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَ عَلَى الإِسْلَامِ السَّلَامُ. (إِذْ بُلِّيَتِ الإِسْلَامُ بِرَاعِ مُثْلِ يَزِيدَ) بحث میان آنان بالا گرفت و امام فرمود: از پیامبر(ص) شنیده است که حکومت بر آل ابوسفیان و طلقا حرام است. مروان گفت: تو می بایست با یزید بیعت کنی، آن هم در حالی که در حالت تحقیر قرارداری (صاغرًا). پس از آن اشاره به نزاع تاریخی میان بنی هاشم و بنی امية کرد. امام فرمود: يا مروان! إِلَيْكَ عَنِّي، فَإِنَّكَ رَجُسٌ وَ إِنَّا أَهْلَ بَيْتِ الطَّهَارَةِ.(۲۸)

امام حسین(ع) عزیمت مکه کرد و برای رفتن شب را انتخاب نمود تا مزاحمتی از سوی حکومت برای او پیش نیاید.

به گزارش ابن اعثم، امام حسین(ع) در حین خداحافظی با قبر مادر و پیامبر (ص) آن حضرت را در عالم رؤیا دید که به امام حسین(ع) فرمود: يا حسین! كَأَنَّكَ عَنْ قَرِيبٍ أَرَاكَ مَقْتُولًا مَذْبُوحًا بِأَرْضِ كَرْبَلَاءِ وَ بِلَادِ مَنْ عَصَبَهُ مِنْ أَمْتَيِ.^(۲۹)

باز هم به نوشه این اعثم، وصیتی برای برادرش نوشت و در آنجا بود که هدف اصلی از قیام خود را یاد کرد: إِنَّى لَمْ أَخْرُجْ أَشِرًا وَ لَا بَطِرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظالِمًا وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطلبِ الإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ أَرِيدُ أَنْ أَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِي عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ سِيرَةِ أَبِي عَلَيِّ بن أبي طالب.(۳۰) این متن تنها در فتوح ابن اعثم آمده است.

امام حسین(ع) در حال خروج از مدینه در شب شنبه ۲۷ ربیع سال ۶۰(۳۱) این آیت قرآنی را که حکایت حضرت موسی و خروج او از میان فرعونیان بود می خواند: فَخَرَجَ مِنْهَا حَائِفًا يَتَرَّقَبُ قَالَ رَبُّ نَجَنِي مِنْ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.^(۳۲)

امام حسین(ع) در ۲۸ ماه ربیع از مدینه به سوی مکه حرکت کرد و سوم شعبان (شب جمعه) - سالروز ولادتش - وارد مکه شد. ایشان بیش از چهار ماه - از سوم شعبان تا هشتم ذی حجه - در مکه ماند و وقت ورود، به خانه عباس بن عبدالملک وارد شد.(۳۳) با ورود امام حسین(ع) به مکه اهالی مکه خوشحال شدند و صبح و شب در اطرافش حاضر می شدند.(۳۴)

شیعیان کوفه و دعوت از امام حسین (ع)

شهر مکه هیچ گاه به عنوان یک شهر شیعی سابقه ای نداشته است. آنچه در این وقت نسبت به امام حسین (ع) وجود داشت، تنها یک احساس عاطفی بود. بنابراین امام نمی توانست چشم امیدی به این شهر داشته باشد. آنچه اهمیت داشت شهرهای عراق، به ویژه کوفه و بصره بود. یک سوم مردم کوفه شیعه بودند. شماری شیعه نیز در بصره زندگی می کردند. بنابراین مهم کوفه بود، شهری که این زمان نعمان بن بشیر بن سعد، یک انصاری زاده عثمانی بر آن حکمرانی می کرد.

از سوی دیگر، شیعیان کوفه، سالها در انتظار مرگ معاویه بودند و اکنون تنها یک راه در پیش داشتند و آن دعوت از امام حسین(ع) بود. شیعیان کوفه که خبر عدم بیعت امام حسین(ع) با یزید را شنیده و آمده برای مبارزه شده بودند، تصمیم گرفتند تا امام را به کوفه بیاورند، اجتمع الشیعه فی منزل سلیمان بن صرد و تذاکرو أمر الحسین و مسیره الی مکّة، قالوا: نكتب اليه يأتينا الكوفة.^(۳۵) آنان در منزل سلیمان اجتماع کردند و از کار حسین و آمدنش به مکه آگاه شدند و گفتند: به او نامه می نویسم تا به کوفه بیاید. پس از آن نامه نگاری آغاز شد. سلیمان که مردی با تجربه بود، نپذیرفت تا به تنها یابی نامه بنویسد؛ بلکه از همه خواست تا به طور مستقل نامه نگاری کنند. این امر طبیعتاً همه آنها را درگیر ماجرا می کرد. طبق تصریح همه مورخان، کوفیان نامه های فراوانی به امام حسین(ع) نوشتنند. هر گروهی نامه ای را می نوشتند و دسته جمعی آن را امضا کرده، برای امام می فرستادند. در میان این افراد، افزوون بر بزرگان شیعه، برخی از اشراف فرصت طلب هم مشارکت داشتند که از آن جمله می توان به شبّت بن ربیعی، حجار بن أبيجر عجلی و عمرو بن حجاج و عده ای دیگر^(۳۶) اشاره کرد که پس از آشکار شدن نشانه های فروشنده جنبش شیعی، در کربلا حاضر شده و در رأس سپاه کوفه بر ضد امام حسین(ع) جنگیدند. این چند نفر با هم یک نامه نوشتنند^(۳۷) که این نشان از هماهنگی آنان در یک توطئه دارد.

محتوای این نامه ها تقریباً یکنواخت بود و مطالب مهم آنها، همانی است که در نامه سلیمان بن صرد آمده است: سپاس خدای را که دشمن جبار تو را شکست؛ کسی که بر این امت شورید؛ اموال آن را غصب کرد و بدون رضایت بر آن حاکم شد؛ پس از آن بهترین ها را کشت و بدترین ها را بر جای گذاشت و مال خدا را میان ثروتمندان بگرداند؛ دور باد همان گونه که ثمود؛ اما اکنون: لیس علينا إمام، فأقديم علينا، لعلَّ الله يَجمعنا بِكَ عَلَى الْحَقِّ.^(۳۸) اکنون امامی نداریم، بیا، شاید خداوند همه ما را زیر سایه رهبری تو بر راه حق وحدت بخشد.

پس از آن که شمار نامه ها به حدتی رسید که نشان می داد حدود دوازده هزار نفر آمده حضور امام در کوفه هستند، امام حسین(ع) که تا این زمان سکوت کرده بود، اقدام به دادن پاسخ کرد. این پاسخ، همراه با یک اقدام عملی برای سنجش وضعیت کوفه و گرفتن درصد اطمینان به کوفیان صورت گرفت. در این نامه امام محتوای نامه های متعدد کوفیان را با این عبارت بیان فرمودند که: و مقالة جلّكم؛ آنه لیس علينا إمام، قأقبل لعلَّ الله أُنْ يَجمعنا بِكَ عَلَى الْهُدَى وَ الْحَقِّ. بر این اساس، من، برادرم، عموزاده ام و فرد مورد اعتماد از اهل بیتم را می فرستم. به او گفته ام تا از حال و کار و عقیده شما مرا آگاه سازد. اگر او به من نوشت که آرای شما همان است که در نامه هایتان آمده، نزد شما خواهم آمد. سپس امام افزودند: فلعمرى ما الإمام إلّا الحاكم بالكتاب، القائم بالقسط، الدائن بدين الحق، الحابس نفسه على ذات الله و السلام.^(۳۹) امام، امام نیست مگر آن که به کتاب خدا عمل کند، عدالت را اجرا کند، باور به دین حق داشته باشد و خود را وقف خداوند کند.

رفتن مسلم به کوفه

مسلم که شجاع ترین فرزندان عقیل بود، این زمان، در حدود چهل و پنج سال سن داشت. وی - بنا به نقلی همراه قیس بن مسهر صیداوی^(۴۰) - از مکه عازم مدینه شد و از آنجا همراه دو راهنماء راه عراق را در پیش گرفت. امام حسین(ع) از او خواسته بود تا بر هانی بن عروه وارد شود.^(۴۱) بر اساس برخی اخبار ابتدا نزد هانی آمد.^(۴۲) اما اخبار دیگری اشاره دارد که بر مختار وارد شد.^(۴۳) خبر دیگری حکایت

از آن دارد که بر مسلم بن عوسجه وارد گردید.^(۴۴) قاعده‌تا برای آن که محل وی چندان مشخص نباشد، ممکن است چندین خانه را به عنوان محل استقرار خود معین کرده باشد.

مسلم در ۱۵ رمضان سال ۶۰ به راه افتاد و در پنجم شوال همان سال - یعنی بیست روز بعد - وارد کوفه شد و تا هشتم ذی حجه که شهید شد، در این شهر بود. به محض ورود وی، رفت و آمد شیعیان با او آغاز شد و آنان با مسلم به عنوان نماینده امام حسین^(ع) بیعت کردند. مبنای بیعت، عمل به کتاب خدا و سنت رسول خدا^(ص)، مبارزه با ستمگران، دفاع از مستضعفان و تقسیم غنائم به طور عادلانه بود. بر طبق نقل مورخان، دوازده تا هیجده هزار^(۴۵) نفر با مسلم بیعت کردند.

بصره نیز شیعیانی داشت و امام حسین^(ع) به همراه غلامش که سلیمان نام داشت، نامه‌هایی برای شیعیان بصره نوشت. عبیدالله بن زیاد حاکم بصره از آمدن سلیمان آگاه شد؛ او را دستگیر کرده، به دار آویخت.^(۴۶)

مسلم در اوج فعالیت خود، زمانی که شرایط را فراهم دید، برای آن که مبادا امویان مشکلی برای کوفه ایجاد کنند، نامه‌ای به امام حسین^(ع) نوشت و از آن حضرت خواست تا به سرعت خود را به کوفه برساند و اصلاً در آمدن تأخیر نکند. در این زمان، برخی از طرفداران بنی امیه - مانند عمر بن سعد، محمد بن اشعث بن قیس، مسلم بن سعید حضرمی و عماره بن عقبه و عبدالله بن مسلم^(۴۷) - گزارش وضعیت کوفه دائر بر آمدن مسلم و بیعت شیعیان با او را به یزید نوشتند و از وی خواستند که اگر به کوفه نیاز دارد، فردی نیرومند را که مانند خودش با دشمنان عمل کند، (رجل‌اً قویاً ینفذ أمرك، و يعمل مثل عملك في عدوك) به کوفه بفرستند.^(۴۸)

یزید، عبیدالله را که حاکم بصره بود، مأمور کوفه کرد. سختگیری ابن زیاد، یکباره اوضاع کوفه را دگرگون نمود. ابن زیاد با اعمال روش استبدادی و همراه کردن اشراف توانست کوفه را در مشت خود بگیرد. مردم پراکنده گشتند و مسلم در کوفه تنها ماند. وی در نهایت در خانه زنی به نام طوعه پنهان شد، اما توسط فرزند وی لو رفته و به شهادت رسید.

درست روزی که مسلم به شهادت رسید، یعنی روز هشتم ذی حجه یا روز ترویه، امام حسین^(ع) با عجله هرچه تمام تر، مکه را به قصد عراق ترک کرد. امام که عمره حج انجام داده بود، آن را تبدیل به عمره مفرده کرده، از مکه خارج شد.^(۴۹)

در یک ماه آخر اقامت امام حسین^(ع) در مکه که احتمال عزیمت آن حضرت به کوفه می‌رفت، بسیاری با این سفر مخالفت کردند. برخی که اموی مسلک بودند، او را به اطاعت امام وقت و دوری از شقاق دعوت می‌کردند. برخی با توجه به روحیات پیمان شکنانه مردم کوفه در جریان صلح امام مجتبی^(ع)، آنان را غیر قابل اعتماد می‌شمردند. کسانی مردم زمانه را بندۀ درهم و دینار دانسته و آن حضرت را از رفتن به عراق بر حذر می‌داشتند. البته احتمال تحریکات امویان برای وادار کردن این افراد به این توصیه به امام وجود داشت، چون واقعاً احتمال پیروزی امام در کوفه زیاد بود. اما این که کسانی از روی ترس یا بر اساس محاسبات سیاسی خود چنین اظهارنظرهایی کرده باشند، وجود دارد. طبیعی است که محاسبه امام آن هم پس از نامه مسلم، چیزی متفاوت بود، هرچند به دلیل تغییرات سیاسی رخ داده در کوفه، به خصوص تعویض امیر آن، اوضاع درهم شد، و به شهادت امام منجر گردید. در برخی از نقلهای خاص هم امام روی خواب هایی که دیده یا دستوری که به او داده شده و مطالبی شبیه به این امر تکیه کرده است که نباید آنها را در یک تصمیم گیری سیاسی دخیل دانست. مسئله بسیار ساده و روشی است. محاسبه امام کاملاً درست بود، اما اوضاع کوفه بهم ریخت.

امام حسین(ع) از کوفه تا کربلا

امام حسین(ع) از مکه حرکت کرد در حالی که همراه وی از بنی عبدالملک، نوزده نفر و قریب شصت نفر از مشایخ و جوانان کوفه حاضر بودند.^(۵۰) آن حضرت روز سه شنبه یا چهارشنبه (نهم ذی الحجه - یا هشتم) از مکه خارج شد.^(۵۱) برخی شمار تمامی افراد همراه آن حضرت را در وقت خروج از مکه به سمت عراق ۸۲ نفر نوشته اند.^(۵۲) روز ترویه که عمدتاً آن را روز خروج امام از مکه نوشته اند، همان روزی است که مسلم در کوفه خروج کرده و پس از دستگیری به شهادت رسید.

امام حسین(ع) در تنعیم با کاروانی از یمن روبرو شد که هدایایی را از سوی حاکم امویان در یمن برای یزید می برد. حضرت آن را تصرف کرد و از افراد آن خواست اگر مایلند می توانند همراه او به کوفه بروند و اگر نمی خواهند، آزاد هستند. چند نفر همراه امام شدند که در نهایت سه نفر آنها تا کربلا کنار امام ماندند.^(۵۳)

امام در آغاز مسیر به فرزدق شاعر که آن زمانی جوانی بیش نبود، برخورد. از وی درباره وضعیت کوفه پرسش کرد. فرزدق گفت: أنت أحب الناس إلى الناس، والقضاء في السماء، والسيوف مع بنى أمية.^(۵۴) و در نقلی دیگر: قلوبهم معك و سيوفهم عليك،^(۵۵) قلوب الناس معك وسيوفهم مع بنى أمية.^(۵۶) پاسخ امام حسین(ع) به فرزدق این بود: ما أشك في أنك صادق، الناس عبيّ الدنيا، و الدين لغوغ - لعق - على ألسنتهم، يحوطونه ما درت به معايشهم، فإذا استنبطوا - محضوا - قلـ الدينون.^(۵۷) تردیدی ندارم که تو راستگو هستی. مردم بندۀ دنیا بندۀ دین تنها بر زبانشان جاری است؛ اطراف آن می گردند تا وقتی که معيشستان بگذرد، اما در وقت سختی، دیندار واقعی اندک است. این وضعیت کوفه بود، اما محاسبه سیاسی امام، روی اطمینان صدرصد نبود؛ بلکه روی شیعیان کوفه بود که گزارش آنها را از طریق نماینده خود مسلم به دست آورده بود.

امام از منازل مختلفی - حدود بیست منزل میان مکه و کربلا - گذشت که نام آنها و برخی از رخدادهایی که در هر یک از آنها صورت گرفته، در منابع تاریخی آمده است. دو منزل از منازل نخستین صفاح و ذات عرق نام دارد. امام در هر منزل تلاش خود را برای جذب افراد و یا روشن کردن اذهان اطرافیان داشت. در ذات عرق، شخصی با نام بشر بن غالب اسدی به امام رسید و اوضاع کوفه را آشفته وصف کرد و حضرت هم سخن او را تأیید کردند. بعد از آن، آن شخص از امام حسین(ع) درباره این آیه یومَ نَدْعُوْ كُلَّ أَنَاسٍ إِيمَانَهُم^(۵۸) پرسید. حضرت فرمود: يا أخا بنی اسد! هم امامان: امام هدی، دعا الی هدی و امام ضلاله دعا الی ضلاله. فهدی من أجابه الی الجنة، و من أجابه الی الضلاله دخل النار.^(۵۹) دو دسته امام وجود دارد. دسته ای که مردم را به هدایت می خوانند و گروهی که به ضلالت دعوت می کنند. کسی که امام هدایت را پیروی کند به بهشت و کسی که امام ضلالت را پیروی کند، داخل در جهنم خواهد شد. بشر بن غالب با امام همراه نشد؛ بعدها او را دیدند که سر قبر امام حسین(ع) گریه می کند و از این که او را نصرت نکرده پشیمان است.^(۶۰)

در راه - در منطقه ثعلبیه - فردی با نام ابوهره ازدی به امام رسید و علت سفر را جویا شد. حضرت فرمود: امویان مالم را گرفتند، صبر کردم. دشنامم دادند، تحمل نمودم. خواستند خونم را بریزند، گریختم. ای ابوهره! بدان که من به دست فرقه ای باعی کشته خواهم شد و خداوند لباس مذلت را به طور کامل به تن آنان خواهد پوشاند و شمشیری برنده بر آنان حاکم خواهد کرد؛ کسی که آنان را ذلیل سازد.^(۶۱) این اخبار نگرانی های امام را از وضع بدی که در انتظار کارروان آن حضرت بوده است، نشان می دهد، گرچه هنوز به طور جدی، خبر ناگواری از کوفه به دست امام نرسیده بود.

امام حسین(ع) پیش از رسیدن خبر شهادت مسلم، دو نفر را با فاصله به کوفه فرستاد تا خبری از مسلم بیاورند. یکی از اینها عبدالله بن یقطر [یا یقطر] برادر رضاعی امام حسین(ع) بود و دیگری قیس بن مسهر صیداوی. هر دو نفر به دست مأموران این زیاد اسیر شده و به شهادت رسیدند. متن نامه امام به کوفیان آن بود که نامه مسلم که در آن خبر از اجتماع شما و اشتیاق شما برای ورود ما داده بود، به من رسید. من

این نامه را از بطن الرّمّه می نویسم و به سرعت به شما خواهم رسید.(۶۲) امام در این نامه تصریح کرد که در روز هشتم ذی حجه، یعنی روز ترویه از مکه خارج شده است.(۶۳)

خبر شهادت مسلم و هانی، مهم ترین خبر منفی و ناگوار از وضعیت کوفه بود. این خبر در منطقه زرود(۶۴) یا قطقطانه(۶۵) یا شراف(۶۶) یا زباله(۶۷) به امام رسید و ناقل آن هم فردی از بنی اسد بود که گفت: در کوفه شاهد بودم که جنازه این دو نفر را در بازار به خاک می کشیدند.

پس از رسیدن خبر شهادت مسلم

زمانی که خبر حرکت امام به یزید رسید، نامه ای به ابن زیاد نوشته و با آگاه کردن وی از این دشواری که برای شهر او یعنی کوفه به وجود آمده، از او خواست تا به شدت شهر را کنترل کرده و به علاوه، کسانی از مردم که اهل طاعت اند و فرمانبردار، صدر صد بر بخشش های بیت المال به آنان بیفزاید.(۶۸) وی ابن زیاد را تهدید کرد، در صورتی که نتواند از عهده این مسأله برآید، به همان نسب پیشین خود که منسوب به عبید نام برده ای در ثقیف بود، باز خواهد گرداند.(۶۹) همچنین تأکید کرد که فَعِيْضُ الْمَنَاظِرِ وَالْمَسَالِحِ، وَاحْتَرِسْ عَلَى الظَّنِّ وَخُذْ عَلَى التّهْمَةِ.(۷۰) محافظان و مراقبان را در هر جا بگمار، موارد مشکوک را مراقبت کرده، با وجود اتهام افراد را دستگیر کن. بر اساس نقلهای تاریخی آگاهیم که ابن زیاد توانست مردم را از اطراف مسلم پراکنده کرده، او را دستگیر و به شهادت برساند.

خبر شهادت مسلم که طبعاً همراه با اخبار دیگری از سخت گیری ابن زیاد بود، نشان می داد که وضعیت کوفه دگرگون شده است. اما هنوز بحث از نامه ها و دعوت ها و بیعت ها مطرح بود. به هر حال شیعیان فراوانی در این شهر بودند و امید آن می رفت که اگر با امام حسین(ع) روبرو شوند، به حمایت وی بستابند. با رسیدن اخبار شهادت مسلم و هانی، برخی از اصحاب به آن حضرت گفتند: إنّكَ وَاللهِ مَا أَنْتَ مُثْلِ مُسْلِمٍ بْنِ عَقِيلٍ وَلَوْ قَدِمْتَ الْكُوفَةَ لَكَانَ النَّاسُ إِلَيْكَ أَسْرَعُ.^{۱۰} تو مانند مسلم نیستی. اگر به کوفه درآیی، مردم به سوی تو خواهند شتافت. (۷۱)

پس از خبر شهادت مسلم بود که امام حسین(ع) یارانش را گرد آورد و فرمود: می بینید که وضعیت چگونه است؛ من بر این عقیده ام که این قوم مرا تنها خواهد گذاشت، و ما أرِيَ الْقَوْمُ الْأَسِيْخَذْلُونَنَا، هر کسی اراده رفتن دارد، برود. کسانی که در راه به او ملحق شده بودند، رفتند و کسانی که از مکه او را همراهی می کردند و شمار اندکی از آنان که در راه به او پیوسته بودند، نزدش ماندند. در این وقت سی و دو اسپ با آنان بود. (۷۲)

کوفه بعد از شهادت مسلم و هانی، رنگ خشونت و استبداد کامل و کنترل شدید را به خود گرفت. ابن زیاد که خطر وجود شیعیان کوفه را با تمام وجود حس کرده بود، دستور داد همه راه های ورودی و خروجی کوفه را بسته و بر سر همه پلها محافظانی گماشته و رفت و آمد افراد را مراقبت کنند. این اقدام به هدف قطع ارتباط میان امام حسین(ع) و شیعیان کوفه و نیز ممانعت از پیوستن شیعیان به امام حسین(ع) صورت گرفت. همچنین با این اقدام، آنان از گریختن اشخاص متهم جلوگیری می کردند. ابن زیاد دستور داد تا فاصله میان دروازه شام تا دروازه بصره را مراقبت کرده، اجازه ورود و خروج به احدی را ندهند: فلایترک أحداً يَلْجُ وَلَا يَخْرُج. (۷۳)

همچنین یک سپاه چهارهزار نفری به فرماندهی حُصَيْن بن نمیر را برای مراقبت از منطقه میان قادسیه تا قطقطانه اعزام کرد تا اجازه خروج احدی را به سمت حجاز - که ممکن بود به امام حسین(ع) بپیوندد - ندهند، فیمنع من أرَادَ النَّفُوذَ مِنْ نَاحِيَةِ الْكُوفَةِ إِلَى الْحِجَازِ.^{۱۱} سپاه یک هزار نفری حرّ که سر راه امام درآمد، بخشی از همین سپاه حسین بن نمیر بود. (۷۴) در این سوی، افراد مشکوکی که در کوفه دیده شدند، دستگیر و برای نمونه چند نفر اعدام شدند تا عبرت دیگران شوند. امام حسین(ع) در مسیر آمدن، از اعراب آن نواحی شنید که حق هیچ گونه جابجایی را ندارند. (۷۵) و در خبر دیگر آمده است که کنترل به حدی شدید بود که فلیس أحد یقدر آن یجوز إِلَّا فَتَش. (۷۶)

امام حسین(ع) که اوضاع را سخت دید، خطاب به اصحابش فرمود: أیها الناس! قد خذلتنا شیعتنا ... فمن أراد منكم الانصراف، فلينصرف. عده ای رفتند؛ اما شماری که از حجاز او را همراهی می کردند، کنارش ماندند. (۷۸) افرادی که رفتند، از اعراب بودند که به تصور موفقیت امام حسین(ع) در راه به او پیوستند. (۷۹) کان الحسین لا يمرّ بماء من مياه العرب ولا يحيى من أحياها الاّ تبعه أهله و صحبوه، اما وقتی خبر شهادت اینان را شنیدند، همه این اعراب متفرق شدند. (۸۰) گویا پیوستن زهیر بن قین به امام در منطقه زرود و پیش از وقتی بود که خبر شهادت مسلم برسد. با این حال زهیر نزد امام ماند تا به شهادت رسید. گفته اند که او خبری از سلمان فارسی شنیده بود که: إذا أدركتم سيد شباب آل محمد، فكونوا أشدّ فرحاً بقتالكم مما أصبتكم اليوم من الغنائم. (۸۱)

امام حسین (ع) و رویارویی با حر بن یزید ریاحی

نخستین برخورد امام حسین(ع) با سپاه هزار نفری حرّ بن یزید ریاحی بود که بخشی از نیروی چهارهزار نفری حسین بن نمیر بود. این سپاه به سمت قحطانه اعزام شده بود تا منطقه را کنترل کند. امام این زمان در منطقه ذوجشم آذی حُسْم [۸۲] یا وادی السیاع بوده و در حال حرکت به سوی کوفه بود. وقتی سپاه حرّ رسید، امام که امید به حمایت کوفیان داشت، از حرّ پرسید که به کمک آنان آمده یا بر ضد آنهاست؟ حرّ گفت: بر ضد شما. (۸۳)

حرّ گفت که وظیفه او بردن امام به کوفه است. امام حاضر به حرکت به کوفه نشد و به جدّ، قصد بازگشت کرده، به طرف حجاز به راه افتاد. (۸۴) حرّ با بازگشت امام مخالفت کرده و گفت: چون دستور جنگ ندارم، راه میانه را انتخاب می کنیم تا دستور برسد و چنین تصمیم گرفته شد. (۸۵)

صحبت از بازگشت به حجاز گفتمان غالب امام در تمامی سخنرانی هایی است که از این پس تا صبح روز عاشورا دارد. البته امام روی دليل آمدنش، نامه ها، محکوم کردن روش امویان و مسائل دیگر تأکید دارد. در مواردی از اصحابش می خواهد که در صورت تمایل، از او جدا شده راه خود را بروند. یک بار فرمود: ونحن أهل البيت أولى بولاية هذا الأمر عليكم من هؤلاء المدعين ما ليس لهم، و السائرین فيكم بالجحود و العُدوان، پس از آن امام فرمود که اگر ما را نمی خواهید و حق ما را نمی شناسید، و رأی شما برخلاف نامه هایی است که فرستاده اید، از همین جا باز می گردم. (۸۶)

امام همچنان مسیر را به سمت قادسیه کج می کرد تا هرچه بیشتر از کوفه دور شود. این مسیر ادامه یافت تا به منطقه بیضه رسیدند. در آنجا امام باز سخنرانی کرد و ضمن آن مطالبی درباره لزوم مخالفت با حکام ستمگر که حرام خدا را حلal کرده، فساد را ظاهر ساخته، حدود را تعطیل کرده، و مال بیتالمال را غارت می کنند، مطرح کرد. (۸۷)

از امام حسین(ع) در منطقه ذی حُسْم نیز سخنانی نقل شده است که به صورت خطابه ایراد گردید. امام در این سخنرانی از این که چهره دنیا عوض شده و از خوبی به بدی گراییده است، سخن گفتند: إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا تَرَوْنَ؛ وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ، وَ أَدِبُّ مَعْرُوفَهَا... سَبَبَ

با اشاره به کوتاه بودن عمر دنیا فرمودند: أَلَا ترون أَنَّ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يَتَنَاهِي عَنْهِ ... إِنِّي لَا أُرِيَ الْمَوْتَ إِلَّا شَهَادَةً وَ لَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بِرَمَّا. آیا نمی نگرید که به حق عمل نمی شود و از باطل نهی نمی شود؟ ... در مبارزه با این وضعیت، مردن چیزی جز شهادت نیست و زندگی با ستمگران جز مایه رنج نخواهد بود. زهیر به تأیید سخن آن حضرت، از جای برخاست و گفت: حتی اگر دنیا برای همیشه باقی باشد، و حمایت از تو، این ابدیت را از ما بگیرد، باز ما ترجیح می دهیم که با تو باشیم. (۸۸)

در این فاصله تک تک یا به صورت دسته های کوچک دو سه نفری، شیعیانی از کوفه به امام می پیوستند. در روز ۲۸ ذی حجه سال ۶۰ که امام در منطقه عذیب الهجانات بود، یک گروه چهارنفری از مردم کوفه که نافع بن هلال در میان آنان بود، قصد پیوستن به امام حسین(ع) را داشتند. حرّ خواست تا آنان را حبس کرده مانع از پیوستن آنان به امام بشود. امام حسین(ع) فرمود: در این صورت من مجبور به دفاع از آنها هستم؛ چون اینان از اعوان و انصار من هستند. قرار بود تا قبل از آمدن نامه این زیاد، متعرض من نشوی. (۸۹) آمدن این چهار نفر نوبتی بر این بود که کسان دیگری هم به امام خواهند پیوست؛ اما مسدود بودن راه ها، مانع از چنین اقدامی بود. عکس آن هم وجود داشت. طرماح بن عدی بن حاتم طائی که از کوفه آمده بود، به امام حسین(ع) خبر داد که جمعیت زیادی را در کوفه دیده است که آماده اعزام به کربلا - برای جنگ با شما - بودند. وی افزود: بهتر است در همینجا، با سپاه هزار نفری حرّ بجنگید، پیش از آن که اسیر دست سپاهیان بعدی شوید. امام درخواست او را نپذیرفت و فرمود: ما با حرّ قراری داریم که از آن تخلف نخواهیم کرد. به علاوه روش نیست که عاقبت کار چه خواهد شد.

(۹۰)

دستور ابن زیاد برای توقف در کربلا و اصرار بر جنگ یا بیعت

عبدالله در نخستین نامه ای که به حرّ بن یزید نوشت، از او خواست امام حسین(ع) را در جایی نگاه دارد که آب و آبادی نباشد. (۹۱) زمانی هم که عمر بن سعد را فرستاد به او گفت: حُلْ بینه و بین الفرات آن یشرب. (۹۲) به گونه ای نیروهایت را مستقر کن که اجازه استفاده از آب فرات را به امام حسین(ع) ندهی. سخت گیری آغاز شد. با این حال اگر کسی می خواست از سپاه امام برود، می توانست. فراس بن جعده بن هبیره مخزومی احساس کرد که کار دشوار است، از امام اجازه خواست تا برود؛ امام هم اجازه داد و او شبانه آنجا را ترک کرد. (۹۳)

امام حسین (ع) در قصر بنی مقاتل بود که روی اسب خواب کوتاهی کرد و در آن حال، اسب سواری را دید که می گفت: القوم یسرون و المانيا تسری إلیهم. این قوم در حال حرکت هستند و مرگ نیز به سوی آنان در حرکت. امام بیدار شد و فرمود: إِنَّ اللَّهَ وَ إِنَّهُ إِلَيْهِ رَاجِعُون؟ (۹۴) علىَّ أَكْبَرْ عَلْتْ تَلَوْتَ أَيْهَ رَا پرسید. امام فرمود که خبر از مرگ ما می دهد. علی اکبر گفت: أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟ قال: بلی. قال: يَا أَبْتَ إِذَا لَأْبَالَ نَمُوتُ مَحْقِيقُنِي. فقال: جزاک الله من ولد خیر ما جزی ولدًا عن والده. (۹۵) برخی گفته اند که این می تواند اشاره به سلام بر علی اکبر در کنار سلام بر امام حسین(ع) باشد. در این مسیر بود که امام می کوشید تا از کوفه دور شده به سمت بادیه حرکت کند؛ اما حرّ ممانعت می کرد تا به کربلا رسیدند؛ جایی که به آن نینوا می گفتند. (۹۶)

با رسیدن به این منطقه بود که نامه ابن زیاد به حرّ رسید که لاتزله إِلَّا العِرَاءَ عَلَى غَيْرِ حَصْنٍ وَلَا مَاءً، (۹۷) او را در جایی بدون آب و سرپناه فرود آر. در ضمن حامل نامه را مسؤول کرده بود تا مراقب اجرای فرمان عبیدالله باشد. امام اجازه خواست تا در قریه نینوا یا غاضریه توقف کند، اما حرّ اجازه نداد. (۹۸) بالاخره در جایی که آب و آبادی نبود توقف کردند؛ زهیر از امام خواست تا جمعیت دشمن اندک است، جنگ را آغاز کنند؛ اما امام فرمود: تا جنگ را آغاز نکنند، ما شروع کننده نخواهیم بود. (۹۹)

امام روز پنج شنبه دوم محرم سال شصت و یکم هجری، در کربلا فرود آمد. در آنجا خیمه ای برای خود و فرزندانش زد و سایر اهل بیت نیز در اطراف خیمه امام حسین(ع)، خیمه زدند. (۱۰۰) هم در اینجا بود که امام حسین(ع) خطاب به یارانش فرمود: النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا، وَ الدِّينُ لَعِقْدٌ علیَّ أَلْسِنَتِهِمْ يَحْوِطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحَصِّنُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الْدِيَانُونَ. (۱۰۱) ام کلثوم گریه می کرد و می گفت: جد و پدر و برادر و مادرم فاطمه را از دست داده ام و اکنون باید در انتظار از دست دادن برادرم باشم. امام از اهل بیتش خواست تا پس از کشته شدن وی، گریبان چاک نزنند و به سر و صورت نکویند. (۱۰۲)

به گزارش ابن سعد، همراه امام حسین(ع) پنجاه نفر به کربلا آمدند؛ بیست نفر از سپاه کوفه به امام پیوستند؛ و نوزده نفر از اهل بیت همراهش بودند. (۱۰۳) در منابع دیگر از ۴۵ اسب سوار و یک صد پیاده یاد شده است. (۱۰۴) این روایتی است که از امام باقر(ع) حکایت شده است. (۱۰۵) گزارش یعقوبی چنان است که در وقتی که عمر بن سعد با چهارهزار نفر به کربلا آمد، امام حسین(ع) ۶۲ یا ۷۲ نفر همراهش بودند.

(۱۰۶)

زمانی که ابن زیاد خبر توقف امام حسین(ع) در کربلا را شنید، نامه ای به آن حضرت نوشت و در آن خطاب به امام گفت: ای حسین! امیرالمؤمنین به من دستور داده است خوب نخوابم و سیر نخورم تا آن که یا تو را بکشم یا تسلیم دستور بزید کنم. وقتی نامه به امام رسید، آن را دور انداخت و جوابی بدان نداده فرمود: رستگار نخواهند شد کسانی که رضای مخلوق را به قیمت سخط خالق می خرند. (۱۰۷)

عدم پاسخ دادن امام حسین(ع)، خشم عبیدالله را بیش از پیش برانگیخت و عمر بن سعد را که قرار بود بر ری و همدان حکومت کند و آماده رفتن بود، مأمور جنگ با امام حسین(ع) کرد. وی ابتدا نمی پذیرفت، اما وقتی قرار شد حکم حکومت ری و همدان (۱۰۸) را پس دهد، به رغم مخالفت طایفه اش - بنی زهره که از خاندان های قریش بود - آن را پذیرفت. (۱۰۹)

بحث پیوستن شماری از شیعیان کوفه به سپاه امام، چیزی است که مورد انتظار امام و یارانش از قبیل حبیب بن مظاہر و دیگران بود. به گزارش مورخان، ابن زیاد شنید که برخی از کوفیان، تک تک، دو به دو یا سه نفره، در حال حرکت به سوی حسین بن علی هستند. در این جا بود که لشکرگاه نُخیله را آماده کرده، عمرو بن حُریث را بر کوفه گماشت و مردم را به زور عازم میدان نبرد کرد. وی دستور بستن پل را نیز داد تا کسی - برای پیوستن به امام حسین(ع) - از آن عبور نکند. (۱۱۰)

عبیدالله که اصرار بر جنگ داشت و آگاه بود که امام حسین(ع) بیعت نخواهد کرد، فرستادن سپاهیان بیشتری را به کربلا در دستور کار خود قرار داد. وی در کوفه بر منبر رفت و مردم را از فضائل و مناقب معاویه آگاه کرده! و گفت که او اجتماع و الفت را به آنان بازگردانده است. اکنون هم فرزندش یزید آمده که فردی است: حسن السیرة و محمود الطريقة، مُحَسِّنٌ إلی الرعیة، متعاهد الشغور، يعطى العطاء في حقه. (۱۱۱) و بر سهمیه بیت المال تک تک شما صد در صد افزوده است. بنابراین همه شیوخ قبایل، تجار و سکنه کوفه می بايست به لشکرگاه بروند؛ در غیر این صورت أیما رجل و جدنah بعد یومنا هذا مُتَخَلّفاً عن العَسْكَرِ بِرَئْتُ مِنْهُ الذَّمَّةِ؛ پس از امروز، هر کسی را که دیدیم از رفتن به لشکرگاه تخلف ورزیده، ذمہ خود را از او برداشته ایم. (۱۱۲)

رقم سپاه کوفه را تا ۳۵ هزار نفر نوشتند (۱۱۳) که ممکن است بسیاری از آنان از نیمه راه گریخته باشند. فرماندهان سپاه به طور عمد، از میان اشراف کوفه و مشایخ قبایل مختلف بودند که بنی امية از روز نخست دل به تطمیع آنان بسته و با استفاده از ایشان، جمعیت قبایل را به دفاع از خود آماده می کردند. ابن زیاد، مبالغه هنگفتی پول به اهل ریاست، یعنی همین اشراف داد: و وضع لأهل الرياسة العطاء و أعطاهم، و نادی فیهم أَنْ يَتَهَيَّأُوا لِلْخُرُوجِ إلَى عُمَرِ بْنِ سَعْدٍ لِيَكُونُوا عَوْنَانِ لَهُ فِي قَتْلِ الْحَسِينِ. (۱۱۴) برای اهل ریاست بخشش ها قرار داده و به آنان اطلاع دادند تا آماده خروج برای پیوستن به سپاه عمر بن سعد و کمک به او برای کشتن حسین باشند. این اشراف نقش مهمی در ایجاد انحراف در حرکت های انقلابی در تمام این دوران داشتند. لشکر کوفه به طور کامل در روز ششم محرم در کربلا حاضر بود. (۱۱۵)

شیعیان کوفه چه می کردند؟

شیعیان کوفه، این زمان که لشکریان ابن زیاد برای اعزام به کربلا عزیمت می کردند، در چه حالی بودند و چه می کردند؟ این پرسشی است که تاکنون تحقیق جدی درباره آن صورت نگرفته است. طی پنج روز از زمانی که امام حسین(ع) به کربلا رسید تا روزی که لشکر عظیم کوفه - که

شمارش بین ۲۸ تا ۲۲ هزار نفر می‌رسید - به کربلا رسید، شیعیان در یک حالت بلا تکلیفی مانده، و تشکّل لازم را برای تصمیم‌گیری متمرکر نداشتند. این همان مشکلی بود که در زمان حضور مسلم بن عقيل در کوفه هم داشتند. ترس از شمشیر عبیدالله هم که بی‌امان افراد مظنون را به قتل می‌رساند، آنان را خانه نشین کرده و تنها در این اندیشه بودند که اولاً جان خود را از تهدید حکومت در امان بدانند. و ثانیاً آن که به زور مجبور نشوند در سپاه کوفه حاضر شده، در کربلا برابر امام حسین(ع) قرار گیرند. شمار زیادی از کسانی که در شرایط عادی می‌توانستند در سپاه امام باشند، به احیا در سپاه کوفه حاضر شدند. تلاش آنان این بود تا از این سپاه فاصله گرفته بگیرند. به همین دلیل همراه سپاه از کوفه بیرون آمده و در طول مسیر می‌گریختند: و کانَ الرِّجُل يَبْعُثُ فِي الْأَلْفِ، فَلَا يَصِلُ إِلَّا فِي ثَلَاثَةِ وَ أَرْبَعَمَائِهِ وَ أَقْلَّ مِنْ ذَلِكَ، كَرَاهَهُ مِنْهُمْ لهذا الوجه. گاه یک فرمانده با هزار نفر اعزام می‌شد، اما تنها با سیصد، چهارصد یا کمتر از آن به کربلا می‌رسید؛ چرا که مایل به آمدن به این جنگ نبودند. (۱۱۶) هرثمة بن سليم که از شیعیان علی بن ابی طالب(ع) بوده، از کسانی بود که به کربلا آمد و از آنجا گریخت. وی در این باره یادآور شد که وقتی در مسیر صفین با امام علی(ع) در اینجا آمدند، حضرت مشتی از خاک کربلا برداشت و فرمود: واها لک یا تربه! لیحشرنَ منک قوم یدخلون الجنَّةَ بغیر حساب. وی می‌گوید: وقتی در سپاه کوفه به کربلا رسیدم، خدمت امام رفتم و ماجرا را تعریف کردم و گفتم اکنون نه می‌خواهم با تو باشم و نه علیه تو. حضرت فرمود: از اینجا بگریز و شاهد کشته شدن من مباش که هیچ کس شاهد آن نخواهد بود مگر آن که خداوند او را در آتش خواهد سوزاند. و من هم از آنجا گریختم. (۱۱۷)

پیوستن برخی از شیعیان به طور تک تک در روزهای آخر ادامه یافت. یکی از آنان عبدالله بن عمیر کلّی مجاهد در جبهه‌های جنگ با کفار بود. وقتی دید عده‌ای در نخیله کوفه آمده جنگ با امام حسین(ع) می‌شوند، گفت: من علاقمند بودم در جهاد با مشرکین شرکت کنم؛ اما اکنون احساس می‌کنم نبرد با کسانی که به جنگ حسین فرزند فاطمه می‌روند، اولی است. آن گاه به خانه آمد و این مطلب را با همسرش در میان گذاشت. همسرش از سخن وی استقبال کرد و گفت: درست دریافت‌های ای؛ من هم با تو می‌آیم. ایندو شبانه از کوفه خارج شده به امام حسین(ع) ملحق شدند، فخرّج بها لیلاً حتی أتى حُسَيْنَا فاقَمَ مَعَهُ. (۱۱۸)

حبیب بن مظاہر از شیعیان برجسته کوفه بود که در همین ایام به امام حسین(ع) پیوست. وی کوشید تا شماری از طایفه بنی اسد را که در آن نزدیکی زندگی می‌کردند به امام حسین(ع) ملحق سازد؛ آنان را راضی کرد، اما سپاه این زیاد از راه رسید و مانع شد. (۱۱۹) نمونه دیگر مسلم بن عوّسجه بود که وی نیز از شیعیان مقیم کوفه بود که به امام حسین(ع) پیوست. این نشان می‌داد که اگر شیعیان کوفه اراده می‌کردند، می‌توانستند به امام بپیوندند. حتی شماری از آنان با سپاه کوفه به کربلا آمدند و در آنجا به امام حسین(ع) پیوستند. عمار بن ابی سلامه دالانی کوشید تا در نخیله عبیدالله را ترور کند، اما نتوانست. پس از آن به سرعت گریخت تا به امام حسین(ع) ملحق شد. در راه با سپاه زحر بن قیس که به کربلا می‌رفت، برخورد کرد. در آنجا با رشادت جنگیده و در حال جنگ به کربلا رفت، به امام حسین(ع) پیوست. (۱۲۰)

آغاز سخت گیری بر لشکر امام حسین (ع)

از روز هفتم محرم، بر اساس فرمانی که عبیدالله فرستاد، قرار شد تا میان سپاه امام و آب فرات فاصله انداخته شود. یعنی آنها حق استفاده از آب را نداشته باشند. نامه این زیاد به عمر بن سعد این بود: حُلْ بین حسین و أصحابه و بین الماء فلا يذوقوا منه قطرة، كما صنع بالتقى الزّكى المظلوم. همان طور که اجازه استفاده از آب به عثمان داده نشد، اجازه استفاده از آب را به حسین و یارانش ندهید. (۱۲۱) در خبر بلاذری افزوده شده است: این اقدام، سه روز پیش از شهادت امام حسین(ع) بوده است. در نقل صدوق آمده است: و حُلْ بین الماء و بینه کما حیل بین عثمان و بین الماء یوم الدار. (۱۲۲) خبری در مقتل الحسين(ع) خوارزمی آمده است که بر اساس آن امام پشت خیمه حفره ای کند که قدری آب در آن آشکار شد، اما آن نیز اندکی بعد تمام شد. (۱۲۳) در خبر دیگری آمده است که این زیاد ضمن نامه ای به عمر بن سعد نوشته: «شنیده ام که حسین و اصحابش دسترسی به آب داشته، چاه هایی کنده اند. هنگامی که نامه به دستت رسید، آنها را حتی الامکان از کندن

چاه محروم کرده و با سختگیری تمام اجازه بهره برداری از آب فرات را به آنان نده». (۱۲۴) این نامه اشاره به کندن چاه توسط امام حسین(ع) دارد که ظاهراً سودی در بر نداشته است.

روز نهم که تشنجی اصحاب کاروان جدی شد، امام یک سپاه پنجه نفری را با بیست ظرف آب به فرماندهی عباس بن علی برادرش و نیز نافع بن هلال فرستاد تا لشکر عمر بن حجاج را کنار زده، قدری آب بیاورند. زمانی که این گروه در برابر شریعه فرات رسیدند، عمر بن حجاج جلوی آنان ایستاد. نافع جلو رفت؛ عمر پرسید: برای چه آمده اید؟ گفت: از آب استفاده کنیم. عمر پاسخ داد: تو می توانی. نافع گفت: افأشرب و الحسين عطشان؟ پس از آن افراد وارد شریعه شدند و وقتی عمر با سپاهش جلو آمد، با آنان درگیر شدند و به هر روی توانستند طرف های خود را از آب پر کنند. (۱۲۵)

گفتگوهای امام حسین (ع) با عمر بن سعد

گفتگوهای میان امام حسین(ع) و عمر بن سعد در این روزها صورت گرفت. امام در صحبت ها، روی مسأله بازگشت به حجاز تکیه داشت و بر آن بود تا وضعیت به گونه ای درآید که عجالتاً بتواند از قلمرو نفوذ و قدرت این زیاد خارج شود. تقریباً در همه منابع کهن این خبر یا به این صورت آمده است که امام فرمود: یا اجازه دهید به جایی که از آنجا آمده ام بازگردم، یا به نزد یزید بروم و دست در دست او بگذارم، و یا آن که به یکی از نقاط مرزی دنیای اسلام بروم و همانند یکی از مرزبانان باشم. (۱۲۶) عقبه بن سمعان می گوید: من از مدینه تا مکه و از مکه تا عراق، تا وقت کشته شدن او همراهش بودم. هیچ کلمه ای نگفت جز آن که شنیدم. به خدا سوگند که آیچه میان مردم شهرت دارد، و گمان می برند که حسین(ع) گفته است، اجازه دهید نزد یزید رفته دست در دست او بگذارم، یا به یکی از نقاط مرزی بروم، اشتباه می کنند؛ او چنین چیزی را نگفت، تنها چیزی که می گفت این بود: فلاذهب فی هذه الأرض العربیة، حتی نظر ما يصیر أمر الناس. (۱۲۷)

شاید وقتی خبر این گفتگوهای خصوصی به این زیاد رسید، او به وی نوشت: من تو را برای منادمه و همنشینی با حسین نفرستاده ام. (۱۲۸) یک گفتگوی شبانه میان این دو نفر در وسط سپاه دو طرف بدون حضور شخص ثالث صورت گرفت که کسی از محتوای آن آگاه نشد؛ گرچه حدس هایی زده می شد که در منابع تاریخی منعکس شده است. (۱۲۹) این حدس ها چنین است که امام از عمر بن سعد خواسته تا هر دو سپاه را رها کنند و نزد یزید بروند! اما عمر بن سعد گفته است که این زیاد خانه ام را منهدم می کند و املاکم را می گیرد. این اعتئم گزارش مفصل تری آورده که در نهایت عمر بن سعد درخواست امام را در عدم جنگ با او نمی پذیرد و امام هم او را نفرین می کند. (۱۳۰)

عمر بن سعد، بار دیگر خواسته امام - یا خواسته ای به نقل از امام اما در واقع از خودش - را به این زیاد منعکس کرد. از جمله آن که حسین حاضر است نزد یزید برود و با او بیعت کند یا به یکی از مرزها برود. متن نامه وی در منابع نقل شده و این که پس از طرح پیشنهادها نوشت: هذا لكم رضاً وللامة صلاح. (۱۳۱) این زیاد در حال پذیرفتن آن بود که شمر رأی او را زد و گفت: اگر حسین بن علی از اینجا برود، به دست آوردن او دشوار است. (۱۳۲) این زیاد سخن او را پذیرفت و شمر بن ذی الجوشن ضبابی را نزد عمر بن سعد فرستاد تا به حسین بن علی(ع) بگوید: تنها راه، پذیرفتن حکم و فرمان این زیاد است. امام حسین(ع) از این سخن برآشفت و فرمود: أنزل على حکم ابن الزانية؟ لا والله لأفعل ، الموت دون ذلك وأحلى. (۱۳۳) این زیاد، به شمر گفت: اگر عمر بن سعد مصمم بر جنگ نیست، بگو تا کار فرماندهی را به تو بسپارد. (۱۳۴)

تصمیم بر جنگ از عصر تاسوعا

شمر عصر روز پنج شنبه نهم محرم وارد کربلا شد (برخی جمیع را نهم محرم می دانند) و آخرین پیام این زیاد را به عمر بن سعد داد. (۱۳۵) عمر بن سعد، شمر را به خاطر این اقدامش که رأی این زیاد را زده، سرزنش کرد و گفت: لا یستسلم والله الحسین، به خدا سوگند حسین

تسلیم نخواهد شد و حتماً جنگ صورت خواهد گرفت. نه، من فرماندهی می کنم و تو فرمانده نیروهای پیاده باش. (۱۳۶) عمر بن سعد پیغام ابن زیاد را برای تسلیم محض شدن به امام حسین(ع) فرستاد و حضرت فرمود: و الله لا أضع يدي في يد ابن مرجانة ابدا. (۱۳۷)

در این وقت شمر که از طایفه بنی کلاب بود - و ام البنین هم از همین طایفه - امان نامه ای برای عباس و برادرانش آورد. عباس پاسخ داد: لاحجه لنا في أمانكم، أمان الله خير من أمان اين سميه. (۱۳۸) در نقلی دیگر آمده است که خود شمر امان نامه را به کربلا آورد و چهار برادر پاسخ دادند: لعنة الله و لعن امانک، اؤمننا و ابن بنت رسول الله لا امان له. (۱۳۹) خدا تو را و امان تو را لعنت کند. آیا تو به ما امان می دهی و پسر دختر رسول خدا امان نداشته باشد.

عصر تاسوعاً ابن سعد سپاه کوفه را با فریاد یا خیل الله! ارکبی؛ ای سپاه خدا سوار شوید! پس از نماز عصر به نبرد با امام حسین (ع) فرستاد. ملاقات عباس با دشمن همراه بیست نفر از سپاهیان امام از جمله زهیر بن قین و حبیب بن مظاہر صورت گرفت. شخصی به زهیر گفت: تو عثمانی مذهب بودی؟ زهیر گفت: البته من نامه ننوشتی، اما وقتی دیدم شما به او خیانت کرده، نقض عهد نموده و میل به دنیا پیدا کردید، وظیفه خود دانستم از او حمایت کنم و در حزب او قرار گیرم تا حقی را که شما از رسول الله ضایع کرده اید، حفظ کنم. (۱۴۰)

حبیب بن مظاہر هم در این لحظه با کوفیان سخن گفت: بد مردمانی هستند کسانی که ذریه پیامبرشان را بکشند؛ و عباد و شب زنده داران این شهر را به قتل برسانند. تأخیر جنگ از آن شب، از سوی امام حسین(ع) با این هدف بود تا فرصتی برای عبادت داشته باشند: لعلنا نصلی لربنا اللیلۃ و نَدْعُوه و نَسْتَغْفِرُه، فهو يعلم أنّي قد كُنْتُ أَحَبَ الصَّلَاةَ لَهُ و تلاوةً كِتَابِهِ و كثرة الدُّعَاءِ و الإِسْتَغْفارِ. (۱۴۱)

تاسوعاً روز پنج شنبه بوده است. (۱۴۲) و بدون تردید همان طور که در بسیاری از منابع آمده، روز عاشوراً روز جمعه. (۱۴۳)

در خواست تعویق جنگ به فردای آن روز از سوی امام حسین (ع) و توسط عباس مطرح شد و دشمن پذیرفت. بنابراین یک شب فرصت برای عبادت باقی ماند.

شب عاشورا

شب عاشورا، امام حسین(ع) اصحاب و افراد خاندانش را گرد آورد. حمد و ثنای الهی گفت و از این که خداوند نبوت را در میان خاندان او قرار داده، خدای را سپاس گفت. آن گاه به حاضران فرمود: فردا جنگ خواهد شد؛ شما از ناحیه من آزادید تا از تاریکی شب استفاده کرده، این محل را ترک کنید. دشمن در پی من است؛ اگر مرا در اختیار داشته باشد، به شما کاری ندارد. اهل بیت پاسخ دادند: لا أبقانا الله بعدك، لا والله، لانفارقك حتى يصيينا ما أصابك. و اصحاب نیز همان پاسخ را دادند؛ امام آنان را دعا کرده از خداوند خواست تا بهشت را به ایشان پاداش دهد. (۱۴۴) آزاد کردن افراد به خاطر بیعتی بود که با امام کرده بودند و حضرت بیعت را از آنان برداشت، انتم من بیعتی فی حل و لیس علیکم منی ذمام. (۱۴۵) در این شب، مسلم بن عوسجه و سعید بن عبد الله حنفی و دیگر یاران، سخن گفتند. مسلم گفت: آن قدر با تو می مانم که نیزه ام در سینه آنان بشکند؛ تا شمشیر در دست دارم می جنگم؛ و اگر شمشیر نداشتم با سنگ از تو دفاع خواهم کرد تا بمیرم. (۱۴۶) سعید حنفی گفت که دوست دارد هفتاد بار زنده شود و بمیرد و همچنان از امامش دفاع کند. (۱۴۷) زهیر گفت: به خدا دوست دارم کشته شوم، باز زنده شوم، باز کشته شوم تا آن که هزار نفر را به قتل برسانم، باشد که خداوند با این کشتن من، از تو و جوانان خاندانست دفاع کند. (۱۴۸) از خاندان آن حضرت، عباس(۱۴۹) و سپس دیگران سخن گفتند. (۱۵۰) این محفل نزدیک شب، درست پس از بازگشت سپاه کوفه بود. (۱۵۱) امام حسین(ع) در همین خطابه به جمع اصحاب و اهل بیت فرمود: روی زمین خاندانی بهتر از خاندان خود و یارانی بهتر از یارانش نمی شناسد. (۱۵۲)

در این شب، امام به اصحاب فرمود: قوموا، فاشربوا من الماء يکن آخر زادکم، و توضّأوا و اغسلوا ثيابكم لتكون أكفانکم. (۱۵۳)

در شب عاشورا، اصحاب، خیمه ها را نزدیک به هم کرده و طناب خمیه ها را به گونه ای از یکدیگر عبور دادند که رفت و آمد بین خیمه ها دشوار باشد. (۱۵۴) این بدان دلیل بود که از یک طرف با دشمن درگیر باشند. خیمه ها به گونه ای ترتیب یافت که به صورت یک نعل اسب در آمد و شیعیان از پشت سر و چپ و راست ایمن بوده و تنها از رویرو با دشمن مواجه بودند. پس از آن، وقتی نیمه شب شد، همه به شب زنده داری پرداخته مشغول نماز شدند و تسبيح خدای را گفته، استغفار و تضرع به درگاه خدا می کردند: لما جنَّ الليل على الحُسَين و أصحابه، قاموا الليل كله يصلون، و يسبحون و يستغفرون و يدعون و يتضرعون. (۱۵۵) صدای استغفار و دعای اصحاب در برخی نقلها، به صدای زنبوران شبیه شده که منطقه ای را پر کرده باشد، و لهم دوىَّ كدوَّ النحل ما بين راكع و ساجد و قائِم و قاعِد، (۱۵۶) به علاوه، اطراف خیمه ها خندق مانندی نیز کنده شد، فحفروه فی ساعه من الليل، فجعلوه كالخندق، (۱۵۷) و چوب و غیره در آن ریختند تا صبح عاشورا آن را آتش زده و مانع ورود دشمن به سمت خیمه ها باشد. (۱۵۸)

به نوشته برخی از مورخان، شب یا صبح (یا شب تا صبح) عاشورا، بیست تا سی نفر از سپاه کوفه به امام حسین(ع) پیوستند. این خبر در الامامه و السیاسه، (۱۵۹) و برخی منابع دیگر سی نفر گزارش شده است. (۱۶۰) در آن شب، ابتدا امام حسین(ع) و سپس برخی از اصحاب خود را نظیف کرده و غسل شهادت کردند. بُرَيْرُ بن حضير به مزاح با عبدالرحمان بن عبدربه (یا حبیب بن مظاہر) پرداخت؛ وقتی عبدالرحمان گفت: اکنون وقت شوخی نیست؛ بریر گفت: اطرافیانم آگاهند که من نه در جوانی و نه پیری، در پی باطل نبوده ام؛ اما اکنون آگاهم که میان من و حورالعین، تنها فرود آمدن شمشیر کوفیان فاصله است. دلم می خواهد هرچه زودتر شمشیر اینان بر من فرود آید. (۱۶۱)

روز عاشورا

صبح روز عاشورا - روز جمعه - ابن سعد، پس از نماز صبح! سپاهیانش را منظم کرد. ترکیب سپاه طایفه ای بود؛ یعنی هر قبیله ای، یک فرمانده داشت. جمعاً عدد سپاه دشمن ۲۲ هزار نفر، نه کمتر و نه بیشتر (و القوم اثنان و عشرون الفا و لايزيدون و لايقصون) بوده است. (۱۶۲) برخی تا ۲۸ هزار نفر هم نوشته اند. (۱۶۳) گذشت که تا ۳۵ هزار هم نوشته شده است.

امام حسین(ع) در صبح عاشورا سپاهیانش را مرتب کرد. درباره شمار آنان، میان مورخان قدیم اختلاف است. بلاذری می نویسد: آنها ۳۲ نفر سواره و ۴۰ نفر پیاده بودند. رُهْيَرُ بن قَيْنَ فرماندهی سمت راست و حبیب بن مظاہر فرماندهی سمت چپ را بر عهده داشت و پرچم هم در اختیار عباس بود و خیمه ها پشت سر آنان. (۱۶۴) در جای دیگر می نویسد: آنان جمعاً حدود یک صد مرد یا قریب به آن بودند: پنج نفر از نسل امام علی(ع)، شانزده نفر هاشمی، و دو نفر هم از هم پیمانان بنی هاشم، یکی از طایفه سلیم و دیگری از کنانه بود. (۱۶۵) دینوری همان ارقام را درباره شمار کلی رزم آوران سپاه امام حسین(ع) آورده است. (۱۶۶)

پیش از آغاز نبرد، امام حسین(ع) دستور داد تا داخل خندقی را که اطراف خیمه ها کنده بودند، آتش بریزند تا دشمن نتواند از اطراف به خیمه ها و حرم امام حسین(ع) وارد شود. (۱۶۷) شمر که فرد بی حیایی بود، به امام حسین(ع) گفت: برای ورود در آتش عجله داری! امام پاسخ دادند: تو اولی تر به ورود در آتش هستی. در این وقت، مسلم بن عَوْسَجَه از امام خواست اجازه دهد تیری به شمر بزند؛ اما امام فرمود: فإنی أکره أن أبدأهم. نمی خواهم آغازگر این جنگ باشم. (۱۶۸)

صبح روز عاشورا، ندایی از یکی از کوفیان برخاست که خطاب به لشکر این زیاد می گفت: يا جند الله اركبو!! (۱۶۹) در آغاز نبرد، امام حسین(ع) سر بر آستان الهی بلند کرد و با دعای اللهم أنت ثقیٰ فی کلّ کُرْبٍ، و رجائی فی کل شدّة، و أنت لی فی کلّ أمر نزل بی ثقة وانت

ولی کل نعمه و صاحب کل حسنَه (۱۷۰) و جملاتی دیگر، (۱۷۱) به استقبال نبرد رفت. حضرت سوار بر اسب شده، قرآنی در پیش رو گرفت و پس از آن نبرد آغاز گردید. (۱۷۲)

قبل از آنی که نبرد میان طرف آغاز شود، امام پس از نماز صبح، امام اصحابش را به تقوای الهی و صبر و جهاد دعوت کرد. (۱۷۳)

هنگامی که دو سپاه برابر هم قرار گرفتند، امام از بُریر بن حضیر همدانی خواست تا با دشمن سخن بگوید و با آنان احتجاج کند. بریر خطاب به کوفیان گفت: اکنون نسل محمد (ص) در میان شماست؛ اینان ذریه، عترت، بنات و حرم پیامبرند. از آنان چه می خواهید. گفتند: تسلیم شدن بر حکم ابن زیاد. بریر گفت: آیا نمی پذیرید به همانجا که آمده اند، باز گردند. آیا فراموش کرده اید که با نامه های شما به اینجا آمده اند. آیا از آبی که یهود و نصارا و مجوس بهره می برند، آنان را منع می کنید. با ذریه پیامبرتان بد رفتار می کنید؛ خداوند روز قیامت شما را سیراب نکند. (۱۷۴) برخورد دشمن جز تمسخر و خنده چیزی نبود. (۱۷۵)

صبح عاشورا، امام خود با کوفیان سخن گفت و فرمود: من پس از رسیدن نامه های شما که در آنها گفته بودید، سنت از میان رفته، نفاق برآمده و حدود تعطیل گشته است، به اینجا آدم، از من خواستید بیایم و امت محمد (ص) را اصلاح کنم، اکنون آدمد؛ آیا سزاوار است که خون مرا بریزید. آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم. آیا حمزه و عباس و جعفر عموهای من نیستند. آیا سخن پیامبر (ص) را در حق من و برادرم نشنیدید که فرمود: هذان سیدا شباب أهل الجنَّة، اگر من را در این نقل تصدیق می کنید که چه هیچ، و گرنه از جابر بن عبدالله و ابوسعید خدری و انس بن مالک و زید بن ارقم بپرسید. شمر پاسخ داد: هو یعبد الله علی حرف. (۱۷۶) او به ظاهر خدای را پرستنده است. حبیب بن مظاہر به او پاسخ داد که: إِنِّي أَرَاكَ تَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى سَبْعِينِ حَرْفٍ.

قیس بن اشعث بن قیس گفت: آیا حکم ابن زیاد را نمی پذیری؟ حضرت فرمود: وَ اللَّهُ لَا أَعْطِي بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَ لَا أَفْرِغُ فَرَارَ الْعَبِيدِ. (۱۷۷) امام در این سخنان، بر آن بود تا برای کسانی که او را نمی شناختند، خود را معرفی کند و آنان را به تأمل در رفتار زشتستان بر انگیزد، راجعوا افسکم، و در واقع، به نوعی اتمام حجت کند. (۱۷۸) اهل حرم که سخنان آن حضرت را می شنیدند، همه به گریه افتادند و امام حسین (ع)، برادرش عباس را فرستاد تا آنان را ساكت کند.

در سخنان صبح عاشورای امام به روایت تحف العقول این جملات آمده است: أَلَا وَ إِنَّ الدَّعْيَ إِبْنَ الدَّعْيِ قد رکز بین اثنین: بَيْنَ السَّلَةِ وَ الدَّلَّةِ، وَ هیهات مَنَا الدَّلَّةِ. (۱۷۹) این زیاد یکی از دو چیز را از من می خواهد؛ یا مرگ یا ذلت؛ و دور باد که من پذیرای ذلت باشم.

حَرَّ بن یزید ریاحی از معدود کسانی بود که تحت تأثیر سخنان امام به این سمت آمد. پس از شنیدن خطابه امام حسین (ع) نزد عمر بن سعد آمد و گفت: آیا واقعاً قصد جنگ با این مرد را داری؟ (۱۸۰) آیا هیچ یک از پیشنهادهای وی را نمی پذیرید؟ عمر سعد گفت: اگر تصمیم با من بود، آری. حَرَّ پاسخ داد: سبحان الله! چه قدر دشوار است که حسین این مطالب را بگوید و شما از پذیرش آن ابا کنید. پس از آن به سوی امام حسین (ع) رفت. (۱۸۱) حَرَّ به عمر سعد گفت: اگر چنین پیشنهادهایی را تُرُک و دیلم - که در آن زمان کافر بودند - می دادند، شما حق نداشتید آن را نپذیرید. (۱۸۲) وقتی حَرَّ نزد امام رسید، پرسید: من همان کسی هستم که آن کارها را کردم؛ اکنون آمده ام جانم را در راه شما بدhem. آیا به عقیده شما راه توبه باز است؟ و قد أَتَيْتُكَ مَوَسِيَا لَكَ بِنَفْسِي، أَفْتَرِي ذَلِكَ لَيْ تُوبَةً مَمَا كَانَ مِنِّي، امام فرمود: نَعَمْ، إِنَّهَا لَكَ تُوبَةً، فابشر، فَأَنْتَ حَرَّ فِي الدُّنْيَا وَ أَنْتَ حَرَّ فِي الْآخِرَةِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

فردی عمر نام از بنی تمیم، نخستین تیر را رها کرد که در ناحیه کتف امام به زره آن حضرت اصابت کرد و متوقف شد. (۱۸۴)

زهیر خطاب به کوفیان گفت: بندگان خدا! فرزند فاطمه، بیشتر از فرزند سمیه سزاوار است تا کمک شود. اگر یاریش نمی کنید، رهایش کنید تا خود با یزید سخن بگوید؛ یزید بدون کشتن او هم از اطاعت شما راضی می شود. شمر تیری به سوی او انداخت و گفت: ساكت شو. زهیر

گفت: شمر! تو را در قیامت به آتش جهنم بشارت می دهم. شمر پاسخ داد: خداوند همین الان تو و اطرافیانت را خواهد کشت. (۱۸۵) به روایت ابومخنف، زهیر این جمله را گفت که بسیار مهم است: ونحن حتى الان إخوة و على دين واحد و ملة واحدة، ما لم يقع بيننا وبينكم السيف، وأنتم للنصيحة متَا أهل، فإذا وقع السيف، انقطع العصمة، وكُنَا أَمَّةٍ وَأَنْتُمْ أَمَّةٌ، ما تا به امروز برادر و بر دین واحد و ملت واحدی بودیم؛ تا وقتی که شمشیر میان ما نیامده بود و شما اهلیت پذیرش نصیحت از سوی ما را داشتید؛ اما وقتی شمشیر آمد، پرده ها دریده خواهد شد، آن وقت شما امتی جدا و ما امتی جدا خواهیم بود.

این به معنای جدا شدن شیعیان و سنیان بود. وقتی شمر زهیر را تهدید به مرگ کرد، زهیر گفت: آیا مرا از مرگ می ترسانی! مرگ برای من بهتر از زندگی با شمام است. آنگاه باز خطاب به مردم گفت: شما نبایست فریب چنین فرد سبک سر چلپی را بخورید؛ بدایید که قاتلین حسین(ع) و ذریه پیامبر(ص) بهره ای از شفاعت او نخواهند برد. آنگاه مردی از اصحاب امام حسین(ع)، زهیر را صداقت و گفت: حسین می گوید برگرد، تو وظیفه خود را در نصیحت و ابلاغ ادا کردی. (۱۸۶)

امام در آخرین لحظه، عمر بن سعد را صدا کرد. او از آمدن کراحت داشت؛ اما بالاخره آمد. امام فرمود: آیا برای رسیدن به ملک ری با من می جنگی. بدان که بعد از من در دنیا و آخرت خوشی و راحتی نخواهی دید و بد روزهایی در انتظار توست. (۱۸۷)

آغاز نبرد و شهادت گروهی سپاه امام حسین (ع)

عمر بن سعد با انداختن نخستین تیر، رسمًا جنگ را آغاز کرد و گفت: نزد عبیدالله شهادت دهید که من نخستین تیر را رها کردم. (۱۸۸) عمر بن سعد خطاب به کوفیان گفت: منتظر چه هستید! اینان برای شما یک لقمه هستند. (۱۸۹) زمانی که عمر بن سعد تیر انداخت، سپاه این زیاد نیز شروع به تیر اندازی کردند. (فلما رمی عمر، ارمی الناس، ۱۹۰) به گزارش ابن اعثم، وأقبلت السهام كأنها المطر، باران تیر از سوی کوفیان به سوی اصحاب امام حسین(ع) شدت گرفت و امام فرمود: اینها نماینده این قوم به سوی شمام است؛ برای مرگی که چاره ای از پذیرش آن نیست، آمده باشید. پس از آن دو گروه بر یکدیگر حمله کردند و ساعتی از روز را به طور دسته جمعی با یکدیگر جنگیدند، به طوری که بنا به برخی اخبار پنجاه و اندی از اصحاب امام حسین(ع) به شهادت رسیدند.

در این حمله، بسیاری از اصحاب با تیرهایی که بر بدن شان فرود آمد، به شهادت رسیده یا زخمی شدند، فما بقی واحد من أصحاب الحسين إلا أصاب من رميهم سهم، (۱۹۱) ابن شهرآشوب اسامی شهداًی را که در حمله نخست دشمن به شهادت رسیدند، فهرستوار آورده است. این افراد جمعاً ۲۸ نفر از اصحاب و ده نفر از موالی امام حسین(ع) و پدرشان امام علی(ع) بودند که در مجموع ۳۸ نفر می شدند. (۱۹۲) اینها افرادی هستند که اساساً فرصت نبرد تن به تن پیدا نکرده و در تیراندازی نخست کوفیان به شهادت رسیدند. دیدیم که این اعثم شمار آنان را بیش از پنجاه نفر یاد کرده است. (۱۹۳)

با شهادت پنجاه نفر در یک حمله دسته جمعی، شمار اندکی از یاران امام حسین(ع) باقی ماندند؛ کسانی که به نوعی، مبارزه تن به تن با سپاه ابن زیاد داشتند. از آن جمله، عبدالله بن عمیر کلبی است که در برابر مبارزه خواهی بسیار از موالی زیاد بن ابیه، پس از کسب اجازه از امام حسین(ع) عازم میدان شد. در همان حال همسرش او را تحریک به جنگ می کرد و خطاب به او می گفت: قاتل بأبي و أمي عن الحسين ذريء محمد. (۱۹۴) در واقع، اول حبیب بن مظاہر و بُریر بن خضیر قصد رفتند به مبارزه را داشتند که امام اجازه نداد و پس از آن که عبدالله بن عمیر اجازه خواست، امام اجازه رفتن به میدان را به وی داد. وقتی در این نبرد بسیار را کشت، سالم از موالی عبیدالله به میدان آمد که به رغم آن که انگشتان عبدالله کلبی در برابر شمشیر سالم افتاد، اعتنا نکرده، او را نیز کشت و در میان میدان شروع به رجز خوانی کرد. زنش هم

عمودی در دست گرفته به تحریض او می پرداخت و می گفت: قاتل دون الطیبین ذریه محمد. امام به همسر او دستور داد تا بازگردد و در عین حال آن‌ها را دعا کرد. (۱۹۵) یسار و سالم، نخستین کشتگان سپاه ابن زیاد بودند.

پس از تیرباران نخست و مبارزه عبدالله بن عمیر و ابوالشعثاء، سپاه عبیدالله ابتدا از سمت راست و سپس از سمت چپ به سپاه اندک امام نزدیک شدند. افراد باقی مانده از سپاه امام، روی زانو نشسته، نیزه‌های خود را به سوی اسبان گرفتند و آنها به اجبار برگشتند. پس از آن، شروع به تیراندازی به سوی سپاه عبیدالله کردند، عده‌ای را کشته و شماری را مجروح کردند. (۱۹۶)

نبرد تن به تن اصحاب امام حسین (ع)

باقي مانده سپاه تک تک عازم میدان شده و پس از مبارزه به شهادت رسیدند. یکی از چهرگان کربلا بریر بن حضیر همدانی است که در کوفه به سید القراء شهرت داشت و از شیعیان بنام این شهر بود. وقتی یزید بن معقل مبارز طلبید، بریر عازم نبرد با وی شده، چنان ضربتی بر سر او زد که نه تنها کلاه‌خود او، بلکه نیمی از سرش را هم شکافت. پس از آن رضی بن منقذ عبدي به نبرد وی آمد. ساعتی به هم پیچیدند تا بریر بر سینه او نشست. رضی از دوستانش یاری طلبید. در این وقت کعب بن جابر به سوی بریر شتافت و نیزه خود را بر پشت بریر فرو کرد. [اعفیف بن زهیر که خود در کربلا بوده، می گوید: به کعب گفتم: این بریر همان است که در مسجد کوفه به ما قرآن تعلیم می داد.] (۱۹۷) پس از آن بر وی حمله کردند، او را به شهادت رساند. در گفتگویی که میان یزید بن معقل و بریر صورت گرفت، یزید به عقاید سیاسی بریر اشاره کردند، گفت: به خاطر داری که در کوفه می گفتی: إن عثمان بن عفان كان على نفسه مُسْرِفًا، و إن معاوية بن أبي سفيان ضال مضل، و إنَّ إمام الهدى و الحق علىٰ بن أبي طالب. (۱۹۸) بعدها خواهر کعب به برادرش کعب که بریر را به شهادت رسانده بود، می گفت: آیا بر ضد فرزند فاطمه جنگیدی و سید قراء را کشته، به خدا سوگند دیگر با تو سخن نخواهم گفت. (۱۹۹)

از چهره‌های بر جسته کربلا، یکی همین نافع بن هلال بجلی است. طایفه بجیله، از طوایف شیعه کوفه است که بعدها نیز در میان آنان شیعیان زیادی شناخته شده‌اند. از وی نیز تعریفی برای تشیع رسیده که بسان آنچه درباره بریر گذشت، جالب است. وقتی به میدان مبارزه آمد، فریاد می‌زد: أنا الجملی، أنا على دین على. مزاحم بن حُرَيْث به مقابله با او آمد و گفت: أنا غلی دین عثمان. نافع پاسخ داد: أنت على دین شیطان. پس از آن با هم گلاویز شدند تا نافع او را کشت. (۲۰۰)

پس از مبارزه تن به تن برخی از اصحاب با کوفیان و کشته شدن شماری از سپاه عبیدالله، عمرو بن حجاج خطاب به سپاه عمر سعد فریاد زد: ای احمق ها! شما با قهرمانان این شهر می جنگید؛ کسی با آنان تن به تن به مبارزه نزود. آنها اندک اند و شما با پرتاپ سنگ می توانید آنها را از میان ببرید. عمر بن سعد رأی او را تصدیق کرد، از سپاهش خواست تا کسی مبارز طلبی نکند. پس از آن عمر بن حجاج از سمت راست سپاه کوفه بر سپاه امام یورش برد. عمر به سپاه کوفه فریاد می‌زد: يا أهل الكوفة! الزموا طاعتكم و جماعتكم، و لاترتابوا في قتل من مرّ عن الدين و خالف الإمام!. (۲۰۱) ای کوفیان! اطاعت و جماعت خود را نگاه دارید و در کشتن کسی که از دین خارج شده و با امام خود مخالفت کرده، تردید به خود راه مدهید. به احتمال شمار سپاه امام در این لحظه ۳۲ نفر بوده است. (۲۰۲)

در این میان، مسلم بن عوججه اسدی به دست دو نفر از کوفیان به شهادت رسید. شهادت مسلم موجب شادی سپاه کوفه شد و شبّت بن ربیعی که خود امیر بخشی از سپاه کوفه بود، متاثر شد. وی به یاد رشادت‌های مسلم بن عوججه در جنگ با مشرکان در آذربایجان افتاد که مسلم در آنجا شش نفر از مشرکان را کشته بود. (۲۰۳) امام حسین(ع) پیش از شهادت مسلم، زمانی که هنوز رمقی در وجود او مانده بود، خود را به وی رساند و فرمود: رحمک ربک یا مسلم. آنگاه حضرت آیه فمنهم من قضی نَجَّبَه و مِنْهُمْ مِنْ يُنْتَظَرُ را برای وی خواند.

حبيب بن مظاہر، دوست صمیمی مسلم بن عوسجه هم کنار او آمد و او را به بھشت بشارت داد و گفت: اگر در این شرایط نبودم، دلم می خواست به وصایای تو گوش می دادم. مسلم بن عوسجه گفت: اوصیک بهذا - و اشاره به امام حسین(ع) کرد - آن تموت دونه، در راه او کشته شوی و به دفاع از او جانت را بدھی. حبيب گفت: به خدای کعبه چنین خواهم کرد. (۲۰۴) تعبیر به این که مسلم بن عوسجه اول اصحاب الحسین بوده است که شهید شده، می باید اشاره به آن باشد که نخستین شهید در حمله عمومی سپاه کوفه بوده که طبعاً پس از تیراندازی عمومی اول و شهادت برخی از مبارزان به صورت تک تک شهید شده است. با این حال، در زیارت ناحیه، به طور کلی از وی به عنوان اولین شهید کربلا یاد شده است: کنت اول من شری نفسه و اول شهید من شهداء الله. (۲۰۵)

در این مرحله عبدالله بن عمیر کلبی به شهادت رسید. با شهادت وی همسرش بر بالین او رفت و گریه کرد. شمر به یکی از غلامان خود با نام رستم دستور داد تا با عمودی آهنین بر سر او بکوبد. رستم چنین کرد و آن زن نیز به شهادت رسید. (۲۰۶)

در این نبرد، بقایای سپاه امام، چنان فشرده در کنار یکدیگر قرار داشتند که دشمن نمی توانست در آنان نفوذی داشته باشد. به ویژه آنان اطراف خیمه ها را کنده و آتش در آنها روشن کرده بودند و دشمن تنها از یک سوی می توانست بر آنان یورش برد. عمر سعد کسانی را برای نفوذ در چادرها و کندن آنها از جای، به درون محوطه خیمه ها فرستاد که این افراد توسط چند نفر از اصحاب امام محاصره و کشته شدند. این امر سبب شد تا عمر سعد دستور دهد تا چادرها را آتش بزنند. امام حسین(ع) فریاد زد: اجازه دهید آتش بزنند، در هر حال جز یک سمت نمی توانند بر شما حمله کنند. (۲۰۷) دشمن برای این که کار را یکسره کند، تصمیم حمله به خیمه ها و آتش زدن آنها را گرفت. شمر همراه سپاهش نیزه اش را به سوی چادر امام حسین(ع) پرتاب کرد و فریاد زد: علی بالنار حتی أحرق هذا البيت على أهله، باید این خانه را بر سر اهلش آتش بزنم. در اینجا بود که فریاد زنان و کودکان به آسمان رفته، همه از چادر بیرون ریختند. در اینجا بود که شَبَّثْ بن ربیع شمر را توبیخ کرده، حرکت او را زشت شمرد و شمر بازگشت. (۲۰۸) زهیر بن قین که فرماندهی ناحیه راست سپاه امام را داشت، همراه با ده نفر به سوی شمر حمله کرده او را از محل اقامت زنان و کودکان امام حسین(ع) دور کرد. (۲۰۹) اما شمر بر او حمله کرده چند نفر از افراد وی را به شهادت رساند. (۲۱۰)

نبرد ادامه یافت. اصحاب امام حسین(ع) یک یک به شهادت می رسیدند و هر کدام که شهید می شدند، نبود آنان کاملاً احساس می شد؛ در حالی که کشته های دشمن به دلیل فراوانی آنان، نمودی نداشت. (۲۱۱) این حوادث تا ظهر عاشورا ادامه یافت.

نزدیکی ظهر بود که حبيب بن مظاہر به شهادت رسید. واقعه از این قرار بود که ابوثمامه صائی - که از اصحاب امام علی(ع) بود (۲۱۲) - وقتی دید اصحاب تک به شهادت می رسند، نزدیک امام حسین(ع) آمد و گفت: احساس می کنم دشمن به تو نزدیک می شود، اما بدان! کشته نخواهی شد مگر آن که من به دفاع از تو کشته شوم. أما پیش از آن من می خواهم در حالی خدای خود را ملاقات کنم که نماز ظهر را با تو خوانده باشم. أَحَبُّ أَنْ أَلْقِي رَبِّي وَ قَدْ صَلَّيْتْ هَذِهِ الصَّلَاةَ الَّتِي دَنَا وَقْتَهَا، امام حسین(ع) فرمود: ذَرْكَتِ الصَّلَاةُ! جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الْذَّاكِرِينَ، نماز را به یاد ما آوردی! خداوند تو را از نمازگزاران ذاکر قرار دهد. امام ادامه داد: از دشمن بخواهید جنگ را متوقف کند تا نماز بگزاریم. حُصَيْنَ بن نَمَيْرَ تمیمی فریاد زد: نماز شما قبول نمی شودا در این وقت، حبيب بن مظاہر فریاد زد: ای الاغ! نماز آل رسول الله قبول نمی شود، اما نماز تو قبول می شود؟ در این جا بود که حبيب با حصین بن تمیم درگیر شد. (۲۱۳) حبيب در این حمله با زخمی کردن اسب حصین توانست وی را به زمین بیندازد که یارانش سر رسیدند و حصین را نجات دادند. به دنبال آن با بدیل بن صریم تمیمی درگیر شده، او را کشت. در این وقت یک تمیمی دیگر بر حبيب حمله کرده، او را مجروح کرد. حصین بن تمیم سر رسید و شمشیرش را بر سر حبيب فروود آورد. در این وقت آن فرد تمیمی از اسب پیاده شد و سر حبيب را از تنفس جدا کرد. حصین بن تمیم برای افتخار، ساعتی سر حبيب را گرفته بر گردن اسبش آویخت؛ سپس آن را به آن مرد تمیمی داد تا نزد این زیاد برده، جایزه اش را بگیرد. (۲۱۴) شهادت حبيب، امام حسین(ع) را سخت تکان داد، لَمَ قُتِلَ الْحَبِيبُ هَذِهِ ذَلْكَ حَسِينًا وَ قَالَ عِنْدَ ذَلِكَ: أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَ حَمَاءَ أَصْحَابِي. (۲۱۵) وقتی مرد تمیمی به کوفه آمد، قاسم فرزند حبيب

بن مظاہر که آن زمان نوجوانی بیش نبود، از او خواست تا سر پدرش را به او بدهد تا آن را دفن کند. آن مرد نداد. قاسم چندان صبر کرد تا زمان تسلط مصعب بن زبیر بر کوفه، آن تمیمی را کشت. (۲۱۶)

آخرین نماز

ظهر شد و وقت نماز فرا رسید. هنوز زهیر و شماری اصحاب در اطراف امام بودند. امام نماز را به جماعت - در شکل نماز خوف - اقامه کرد. (۲۱۷) امام دو رکعت نماز ظهر را آغاز کرد در حالی که زهیر و سعید بن عبدالله حنفی جلوی امام ایستادند. گروه دوم نماز را تمام کرد، آنگاه گروه اول رکعت دوم را به امام اقتدا کردند. در وقتی که سعید جلوی امام ایستاده بود، هدف تیر دشمن قرار گرفت. بعد از پایان نماز هم، هرچه امام به این سوی و آن سوی می رفت، سعید میان امام و دشمن قرار می گرفت. به همین دلیل، چندان تیر به وی اصابت کرد که روی زمین افتاد. در این وقت از خداوند خواست تا سلام او را به رسولش برساند و به او بگوید که من از این رنجی که می برم، هدفم نصرت ذریه است. وی در حالی به شهادت رسید که سیزده تیر بر بدنش اصابت کرده بود. (۲۱۸)

سعید بن عبدالله بعد از نماز ظهر که باز درگیری آغاز شده و شدت گرفت، در شرایطی که حفاظت از امام حسین(ع) را بر عهده داشت به شهادت رسید. (۲۱۹) در اینجا باز هم دشمن به تیراندازی به سوی اسباب باقی مانده سپاه امام ادامه داد تا همه آنان را از بین برد. در این وقت زهیر بن قین با رجزی که خواند بر دشمن حمله کرد. در شعری که از او خطاب به امام حسین(ع) نقل شده، آمده است که امام را هادی و مهدی نامیده و در حال رفتن به ملاقات جدش پیامبر، برادرش حسن، پدرش علی(ع) و عمویش جعفر و حمزه می باشد.

دو نفر از کوفیان با نام های کثیر بن عبدالله شعبی و مهاجر بن اوس بر وی حمله کرده اند را به شهادت رساندند. (۲۲۰)

عمرو بن خالد ازدی در شمار چنین افرادی است. وی رجزی خواند و جنگید تا به شهادت رسید. (۲۲۱) فرزندش خالد بن عمرو ازدی نیز پس از پدر به شهادت رسید. (۲۲۲) خوارزمی از عمرو بن خالد صیداوی نیز یاد کرده و نوشته است: وی نزد امام آمد و گفت: قصد آن دارم تا به دیگر یاران بپیوندم. امام حسین(ع) به او فرمود: تقدّم فإنّا لاحقون بک عن ساعه. پیش برو، ما نیز ساعتی دیگر به تو خواهیم پیوست. (۲۲۳)

سعد [شعبه] بن حنظله تمیمی مجاهد دیگری است که با خواندن رجزی به میدان رفته پس از نبردی به شهادت رسید. (۲۲۴)

عمیر بن عبدالله مذحجی شهید بعدی است که رجزی خواند و به میدان رفت و به شهادت رسید. (۲۲۵)

سوار بن أبي حمّیر به میدان رفته مجروح شد و شش ماه بعد به شهادت رسید. (۲۲۶)

عبدالرحمان بن عبدالله یزنی شهیدی است که به نوشته ابن اعثم، پس از مسلم بن عوسجه به شهادت رسیده است. شعر وی در میدان، مضمون مهمی در تشیع او دارد؛ به طوری که شاعر خود را بر دین حسین و حسن معرفی می کند.

أنا ابن عبدالله من آل يزن ديني على دين حسین و حسن (۲۲۷)

زیاد بن عمرو بن عربیب صائدی همدانی معروف به ابوثمامه صائدی که نماز ظهر را به یاد امام حسین(ع) آورد، شهید دیگر بعد از ظهر است. (۲۲۸) رجز زیبایی از وی توسط ابن شهرآشوب نقل شده است. (۲۲۹)

ابوالشعثاء یزید بن زیاد کنندی پیش روی امام حسین(ع) در برابر دشمن ایستاد و هشت تیر (و در برخی نقلها که پیش از این گذشت صد تیر) رها کرد که طی آن دست کم پنج نفر از سپاه کوفه کشته شدند. آنگاه که دشمن درخواست های امام حسین(ع) را رد کرد، به سوی دشمن تاخت تا کشته شد. (۲۳۰)

نافع بن هلال بجلی که پیش از این اشاره به نبرد او با تنی چند از کوفیان داشتیم، با تیراندازی دقیق خود دوازده تن از سپاه کوفه را کشت تا آن که بازویش شکست. دشمن وی را به اسارت گرفت و شمر گردنش را زد. (۲۳۱) نوشته اند که وی روی تیرهایش، نامش را نوشته بود و شعارش این بود: «أنا الجملی أنا على دين على». وی به صورت اسیر نزد عمر سعد آوردش شد در حالی که همچنان خون از محاسن جاری بود و فریاد می کشید: لو بقیت لی عضد و ساعد ما اسرتمونی؛ اگر بازو و دستی برایم مانده بود، نمی توانستید مرا به اسارت درآورید. وقتی شمر خواست گردنش را بزند، نافع گفت: به خدا سوگند اگر تو مسلمان بودی، برای تو دشوار بود که پاسخ خون ما را در درگاه خداوند بدھی. ستایش خدای را که مرگ ما را برای اجرا در دست بدترین خلق خود قرار داد. پس از آن شمر وی را به شهادت رساند. (۲۳۲) گفتنی است که نافع از یاران امام علی(ع) و از تربیت یافتگان مکتب آن حضرت بود. (۲۳۳)

اخبار دیگری درباره شهادت شماری از یاران امام حسین (ع) در مأخذ آمده است که برای اطلاع در آن باره باید به منابع مفصل تر رجوع کرد.

شهادت اهل بیت (ع)

شروع به نبرد از سوی اهل بیت امام حسین(ع)، زمانی بود که از یاران کسی باقی نمانده بود. فلم یزل أصحاب الحسین یقاتلون و یقتلون حتی لم یبق معه غیر اهل بیته. (۲۳۴) آن گاه اهل بیت وارد کارزار شده و شماری از آنان به شهادت رسیدند که رقم آنان را کمتر از شانزده نفر ننوشته اند. (۲۳۵) و برخی از منابع نام بیش از بیست نفر را یاد کرده اند. یکی از مشهورترین آنان، عباس بن علی بن ابی طالب بود، کسی که بعدها نسل و نوادگانش او را سقا نامیدند. (۲۳۶) مردی زیباچهره و بلند قامت بود که وقتی سوار اسب می شد، پایش به زمین می رسید. ابوالفرج می نویسد که او را به خاطر زیبایی قمر بنی هاشم می گفتند. (۲۳۷) عباس پرچمدار سپاه امام حسین(ع) بود و آنچنان که امام باقر(ع) فرموده است قاتلان وی زید بن رقاد جبنی و حکیم بن طفیل سنبسی از قبیله طی بودند. (۲۳۸) وی زمان شهادت ۳۴ سال داشت. (۲۳۹) برادرش جعفر بن علی بن ابی طالب (فرزند ام البنین و نوزده ساله)، (۲۴۰) توسط هانی بن ثبیت حضرمی کشته شد. در روایت امام باقر(ع) آمده است که خولی بن یزید اصحابی، قاتل جعفر بن علی بوده است. (۲۴۱) برادر دیگر شعبدالله بن علی بن ابی طالب: (فرزند ام البنین و ساله) (۲۴۲) به دست هانی بن ثبیت حضرمی کشته شد. برادر دیگر عباس، عثمان بن علی بن ابی طالب: (۲۴۳) (فرزند ام البنین). وقتی به میدان رفت، ابتدا خولی بن یزید تیری به او زد و سپس مردی از طایفه ابان بن دارم او را کشت. (۲۴۴) مادر هر چهار نفر گذشته، ام البنین عامریه از آل وحید بود. دینوری با اشاره به این مطلب می نویسد: اینان از برابر امام حسین(ع) عبور کردند، یقونه بوجوههم و نحورهم، و سر و گردن را سپر بلای او قرار دادند. (۲۴۵)

شمار دیگری از فرزندان امام علی(ع) و در مجموع افرادی از اهل بیت که به شهادت رسیدند عبارت بودند از: ابوبکر بن علی بن ابی طالب که به نوشته دینوری با تیر عبدالله بن عقبه غنوی به شهادت رسید. (۲۴۶) محمد اصغر بن علی بن ابی طالب که دست مردی از طایفه ابان بن دارم کشته شد. (۲۴۷)

علی اکبر پسر بزرگ امام حسین (ع) و فرزند ام لیلی و متولد در زمان عثمان (۲۴۸) که توسط مرد بن منقد بن نعمان عبدی [عبدالقیس] کشته شد. ابومحنف، بلاذری و دینوری می گویند: نخستین کشته از اهل بیت، علی اکبر بود. (۲۴۹) این اعثم نخستین شهید را از این خاندان

عبدالله بن مسلم بن عقیل دانسته است.(۲۵۰) به نوشه این سعد، علی اکبر نیز به خاطر مادرش (آمنه نواده دختری ابوسفیان) امان نامه گرفت اما نپذیرفت و فرمود: لقرابه رسول الله(ص) کانت أولی آن تُرْعِى من قرابه أبي سفیان.

شهدای دیگر اهل بیت عبارتند از: عبدالله بن الحسن بن علی(ع)، ابوبکر بن الحسن(۲۵۱)، ابوبکر بن الحسن(۲۵۲) بن علی، عبدالله بن حسین (فرزنده رباب دختر امروءالقیس که امام حسین وقت شهادتش گفت: اللهم إنْ كُنْتَ حِبْسَتَ عَنَ النَّصْرِ، فاجْعَلْ ذَلِكَ لَمَا هُوَ خَيْرٌ فِي الْعَاقِبَةِ وَأَنْتَقِمْ لَنَا مِنَ الظَّالِمِينَ.(۲۵۳) قاسم بن حسن که توسط سعید بن عمرو ازدی(۲۵۴) به طرز سوزناکی به شهادت رسید. عون بن عبدالله بن جعفر: توسط عبدالله بن قطبة الطائی کشته شد. محمد بن عبدالله بن جعفر: توسط عامر بن نهشل تمیمی کشته شد.(۲۵۵) مسلم بن عقیل بن ابی طالب که در کوفه و به تاریخ هشتم ذی حجه سال ۶۰ کشته شد. جعفر بن عقیل، عبدالرحمن بن عقیل، عبدالله اکبر بن عقیل، عبدالله بن مسلم بن عقیل، محمد بن ابی سعید بن عقیل.

همچنین از مردی از آل ابولهب و طبعا هاشمی که نامش را نمی دانیم، ابوالهیاج از نوادگان ابوسفیان بن حارت بن عبداللطّاب، سلیمان غلام آزاد شده امام حسین(ع)، ۲۳. مُنْجَح (یا مُنْجَح) (۲۵۶) غلام آزاد شده امام حسین(ع)، عبدالله بن بُقْطَر برادر رضاعی امام حسین(ع) نیز به عنوان شهدا کربلا یا پیش از کربلا اما مرتبط با آن یاد شده است. همچنین از افراد زیر در برخی از مآخذ یاد شده است: عبیدالله بن عبدالله بن جعفر،(۲۵۷) محمد بن مسلم بن عقیل،(۲۵۸) علی بن عقیل بن ابی طالب،(۲۵۹) عبیدالله بن علی بن ابی طالب،(۲۶۰) ابوبکر بن القاسم بن حسین بن علی: خلیفه بن خیاط وی را نیز در جمله کشتگان کربلا دانسته است. (۲۶۱)

شهادت امام حسین (ع)

تا این لحظه که تمامی یاران و اهل بیت کشته شدند، کسی جرأت نزدیک شدن به امام را نداشت؛ چرا که به هر روی، بسیاری از کوفیان مایل نبودند قاتل امام حسین(ع) شناخته شوند. بنابراین تا وقتی کسان دیگری مانند سنان بن انس دیوانه و شمر کثیف و خولی بد ذات بودند، نوبت به دیگران نمی رسید. چند گزارش را در این باره نقل می کنیم: ابن سعد می گوید: در این لحظه امام عطشان بود و درخواست آب کرد. مردی نزد امام آمد و آب به او داد. در همان حال حسین بن نمیر تیری رها کرد که به دهان آن حضرت اصابت کرد و خون جاری شد. آن حضرت با دست خون ها را پاک می کرد و در همان حال خدا را ستایش می کرد، ویحمدالله. آن گاه به سوی فرات به راه افتاد. مردی از طایفه ابان بن دارم گفت: نگذارید به آب دسترسی پیدا کند. گروهی میان او و آب ایستادند، در حالی که امام در برایشان ایستاده بود و درباره آن مرد فرمود: اللهم أَظْمِنْهُ خدایا او را از تشنگی بمیران. آن مرد ابایی، تیری به سوی امام رها کرد که به دهان حضرت خورده خون آلود شد. آن مرد اندکی بعد، فریاد زد که تشنه است و هرچه آب می خورد باز احساس تشنگی می کرد تا آن که مرد. (۲۶۲) بلاذری همین نقل را درباره تیر زدن به دهان مبارک امام آورد و می افزاید: امام حسین(ع) سر بر آسمان برداشت و فرمود: اللهم إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مَا يَفْعُلُ بِي. (۲۶۳) ابن سعد می افزاید: زمانی که یاران و اهل بیت حسین کشته شدند، هیچ کس به سراغ او نمی آمد مگر آن که باز می گشت تا آن که پیاده نظام اطرافش را گرفتند. در آن لحظه شجاع ترازوی نبود و حسین بن علی چون یک جنگجوی شجاع با آنان می جنگید،(۲۶۴) بر هر طرف یورش می برد، و افراد مانند بزی از برابر شیر می گریختند.

ابن سعد در ادامه آن گزارش می نویسد: ساعاتی از روز گذشت و مردم در حال نبرد با حسین بن علی بودند؛ اما کسی برای کشتن وی اقدام نمی کرد. دینوری آورده است: در این وقت امام حسین(ع) نشسته بود و اگر می خواستند او را بکشند، اما هر قبیله ای بر آن بود تا مسؤولیت آن را به عهده دیگری بیندازد و کراحت داشت تا بر این کار اقدام کند.(۲۶۵) در این وقت شمر فریاد زد: مادرتان در عزایتان بگردید، منتظر چه هستید، او را بکشید! اولین کسی که به امام حسین(ع) نزدیک شد رُزْعَه بن شریک تمیمی بود که ضربتی بر کتف چپ امام

زد و پس از آن ضربه دیگری بر گردن آن حضرت زده، نقش بر زمینش کرد. آن گاه سنان بن انس نخعی پیش آمد و ضربه ای بر استخوان سینه آن حضرت زد؛ سپس نیزه اش را در سینه امام حسین(ع) فرو کرد. در این وقت بود که امام روی زمین افتاد. سنان از اسب پیاده شد تا سر امام حسین(ع) را جدا کند، در حالی که خولی بن یزید اصبهی هم همراهش بود. وی سر را جدا کرد و آن را نزد عبیدالله بن زیاد آورد.(۲۶۶) وی در جای دیگری می نویسد که سنان بن انس نخعی امام حسین(ع) را کشت و خولی بن یزید سر آن حضرت را جدا کرد.(۲۶۷) شیخ مفید می نویسد: زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكَ بْنُ كَتْفٍ أَبَوِي اِمامِ ضَرِبَتِي زَدَ وَ بَسَ آنَ ضَرِبَتِي بَرَّ گَرْدَنَ آنَ حَضَرَتِ نَوَّاخَتْ، سنانَ بْنَ اَنْسَ نَيْزَهَ اِيَ بَرَّ آنَ حَضَرَتِ زَدَ كَهَ آنَ حَضَرَتِ بَهَ زَمِينَ اَفَتَادَ. آنَ گَاهَ خَوْلِيَ رَفَتَ تَا سَرَ آنَ حَضَرَتِ رَا جَداَ كَنَدَ كَهَ دَسْتَشَ لَرِزِيدَ. شَمَرَ خَوْدَ اَزَ اَسَبَ فَرَوَدَ آَمَدَ، سَرَ اِمامَ رَا جَداَ كَرَدَ وَ بَهَ دَسَتَ خَوْلِيَ دَادَ تَا بَهَ عَمَرَ بَنَ سَعَدَ بَرِسَانَدَ.(۲۶۸) اَبَنَ سَعَدَ مَيَ اَفْرَايَدَ: زَخَمَ هَاهِيَ بَدَنَ اَمامَ حَسِينَ(ع) رَا كَهَ شَمَارَشَ كَرَدَنَدَ، ۳۳ مُورَدَ بَودَ، درَ حَالِيَ كَهَ بَرَ لَبَاسَ اِيشَانَ بَيِشَ اَزَ صَدَ مُورَدَ پَارَگَيَ درَ اَثَرَ تَيَرَ وَ ضَرِبَتِ شَمَشِيرَ وَجَوَدَ دَاشَتَ. وَ بازَ هَمَوَ مَيَ نَوَيِسَدَ: وَقْتِيَ اَمامَ حَسِينَ(ع) بَهَ شَهَادَتَ رَسِيدَ، يَكَ شَمَشِيرَ اوَ رَاقِلَانِسَ نَهَشَلَيَ وَ شَمَشِيرَ دِيَگَرَشَ رَا جَمِيعَ بَنَ خَلَقَ اوَدِيَ بَرَدَ. لَبَاسَ (سِرَوَالَ - شَلوَارَ - وَ قَطِيفَهَ) آنَ حَضَرَتِ رَا بَحَرَ بَنَ كَعَبَ تَمِيمَيَ وَ قَيِيسَ بَنَ اَشَعَثَ بَنَ قَيِيسَ كَنَدَيَ بَرَداشَتَنَدَ كَهَ بَعْدَهَا بَهَ اَينَ قَيِيسَ، قَيِيسَ قَطِيفَهَ مَيَ گَفَتَنَدَ! نَعَلَينَ اَمامَ رَا اَسَودَ بَنَ خَالَدَ اَزَديَ، عَامَهَ اِيشَانَ رَا جَابَرَ بَنَ یَزِيدَ، وَ بَرِنُسَ(۲۶۹) آنَ حَضَرَتِ رَا مَالَكَ بَنَ بشَيرَ كَنَدَيَ، بَرَداشَتَنَدَ.

از حمید بن مسلم ازدی نقل شده است که من شاهد بودم که وسائل زنان را چگونه غارت می کردند ... بعد عمر سعد فریاد زد: کسی به زنان و کودکان آسیب نرساند و هر کسی چیزی از آنان گرفته پس دهد؛ اما هیچ کس چیزی پس نداد. عمر سعد عده‌ای از سپاهش را به عنوان مراقب اطراف خیمه‌ها گذاشت تا کسی آسیب به آنان نرساند. (۲۷۰)

بلاذری می نویسد: پس از شهادت امام حسین(ع)، هر آنچه بر تن حسین بود، غارت کردند. قیس بن اشعث بن قیس کندي قطیفه امام را برداشت که او را قیسِ قطیفه نامیدند. نعلین او را اسود نامی از بنی اود برداشت؛ شمشیرش را مردی از بنی نهشل بن دارم برداشت. آنگاه آنچه از لباس و حلقه و شتر در خیمه گاه بود غارت کردند. بیشتر لباس‌ها و حلقه را رحیل بن زهیر جعفری و جریر بن مسعود حضرمی و اسید بن مالک حضرمی برداشتند. ابوالجنوب جعفری هم شتری را برده، بعدها از آن آب کشی می‌کرد و نامش را حسین گذاشته بود! در این وقت، ملحفه‌های زنان را از سر آنان کشیدند که عمر بن سعد مانع آنان شد. (ابن سعد می نویسد: مردی عراقي در حالی که گریه می‌کرد لباس فاطمه دختر امام حسین(ع) را از او می‌گرفت. فاطمه به او گفت: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: لباس دختر پیامبر(ص) را از او بگیرم، اما گریه نکنم! فاطمه گفت: خوب رها کن! گفت: می‌ترسم شخصی دیگری آن را بگیرد! (۲۷۱) (به نقل شیخ مفید، ابجر بن کعب نیز که از جمله کسانی بود که ضربات شمشیر بر امام حسین(ع) زد، پس از شهادت امام حسین(ع) بخشی از لباس حضرت را برداشت.) (۲۷۲) آنگاه عمر سعد از یارانش خواست تا برای پایمال کردن جسد امام حسین(ع) با اسب آماده شوند. دوازده نفر برای این کار آماده شده، چندان اسب تاختند که بدن امام حسین(ع) را خرد کردند. (۲۷۳)

گفته شده است که از یاران امام حسین(ع) ۷۲ تن کشته شدند.^(۲۷۴) به نظر می رسد اینها شمار سرهایی است که به کوفه بردن، اما شمار شهدا بیشتر بود. مردمان غاضریه یک روز بعد از آن جسد امام حسین(ع) و یاران ایشان را دفن کردند. از جمع سپاه عمر بن سعد ۸۸ نفر کشته شدند که عمر سعد بر آنان نماز خواند و دفنشان کرد.^(۲۷۵) تعدادی هم محروم گشتند.

بلاذری می نویسد: عمر بن سعد، سر امام حسین(ع) را همراه خولی بن یزید اصحابی و حمید بن مسلم ازدی - راوی بخشی از اخبار کربلا - برای ابن زیاد فرستاد. آنان دیر وقت به دروازه ورودی شهر رسیدند که بسته بود. خولی سر را به منزلش برده آن را در تنوری جای داد. همسرش نوار دختر مالک حضرمی پرسید: چه چیز همراهت آوردی؟ گفت: جئت^{بِغْنَى} الدهر، بی نیازی دهر را آورده ام. سر حسین اکنون در خانه با توست! زن گفت: مردم طلا و نقره به خانه می آورند و تو سر فرزند دختر پیامبر(ص) را آورده ای؟ دیگر سر من و تو روی یک بالش تухواهد بود. عمر سعد، روز عاشو، او فردای، آن روز، ادر، کربلا ماند؛ بس از آن به حمید بن بکر احمدی، گفت تا نداء، کوچ به سوی، کوفه را، اس

دهد. وی خواهان و دختران امام حسین(ع) و دیگر بچه‌ها و همچنین علی بن الحسین اصغر بیمار را همراه خود برد. در این وقت، زنان که از کناره بدن امام حسین(ع) می‌گذشتند، بر سر و صورت خود می‌زدند. زینب(س) دختر علی(ع) می‌گفت: یا محمداد! صَلَّی عَلَیکَ مَلِیکُ السَّمَاوَاتِ، هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، مَرْمَلٌ بِالدَّمَاءِ، مَقْطَعُ الْأَعْضَاءِ، یا مُحَمَّدًا وَ بَنَاتِكَ ذَرِيْتَكَ مُقْتَلَةً تَسْفِيَ عَلَيْهَا الصَّبَا. (۲۷۷) وای محمداد! درود خدای آسمان بر تو باد. این حسین توست، عربیان و خونین که اعضای بدنش قطع شده است. وای محمداد! دختران تو اسیرند و ذریه تو کشته شده اند و گرد و غبار بر آنان می‌وزد. در این وقت، دوست و دشمن می‌گریستند. بلاذری می‌افزاید: سر ۷۲ تن را از تنشان جدا کرده، همراه شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن حاج و عزراه بن قیس احمدی نزد این زیاد بردنند. (۲۷۸)

اسرای کربلا

اسرای کربلا را از منطقه نبرد سوار بر شتر کرده به کوفه آوردند و به دستور این زیاد در کوچه‌های مختلف کوفه گرداندند (فَدِیرَ بَهْ فِي سُكَّكِ الْكَوْفَةِ وَ قَبَائِلِهَا). سپس آن را به قصر این زیاد آوردند. (۲۷۹) در این وقت مردم کوفه اجتماع کرده گریه می‌کردند و امام سجاد(ع) فرمود: هؤلاء يُبَكِّينَ عَلَيْنَا فَمَنْ قَتَلَنَا؟ (۲۸۰) وقتی اسرا بر این زیاد وارد شدند، این زیاد گفتگویی با علی بن الحسین(ع) داشت. وی از حضرت پرسید: نامت چیست؟ گفت: علی. این زیاد گفت: مگر خدا علی بن الحسین را نکشتن؟ گفت: برادری داشتم نامش علی بود و از من بزرگتر، مردم او را کشتنند! این زیاد گفت: خدا او را کشت. امام سجاد(ع) پاسخ داد: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا، (۲۸۱) خداوند وقت مرگ، روح آنان را می‌ستاند. و ما كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ، (۲۸۲) این زیاد دستور قتل علی بن الحسین(ع) را داد که زینب(س) فریاد زد: حسک من دمائنا، اسألک بالله إن قلتنه إلا قلتني معه، بس است آنچه از خون ما ریختی؛ تو را به خدا سوگند می‌دهم اگر بنای کشتن او را داری اول مرا بکش. در این وقت این زیاد از کشتن امام سجاد(ع) منصرف گشت. (۲۸۳) این زیاد گفتگویی هم با زینب(س) داشت. به گزارش ابومحنف، زینب(س) با کم ارزش ترین لباس آمده بود در حالی که کنیزانی در اطرافش بودند. این زیاد پرسید: این زن کیست؟ سه بار پرسید و کسی پاسخش را نداد. عاقبت یکی از کنیزان گفت: این زینب دختر علی(ع) است. این زیاد گفت: سپاس خدای را که شما را رسوا کرده، کشت و اقداماتان را باطل کرد، اکذب احدهو شکم؛ زینب(س) پاسخ داد: الحمد لله الذي أکرمنا بمحمد(ص) و طهرنا تطهیرا. (۲۸۴)

حکایت خطبه خوانی حضرت زینب(س) در کوفه را منابعی چون ابومحنف، بلاذری، ابن سعد و دینوری نیاورده اند؛ اما این اعثم به تفصیل آورده و به نظر می‌رسد منبع اصلی این خطبه همو باشد. وی با ستایش از سخن گفتن حضرت زینب(س) و این که گویی علی سخن می‌گوید، سخنان وی را خطاب به مردم کوفه آورده است. ابتدا مردم را ساكت کرد؛ آن گاه پس از ستایش خدا و فرستادن درود بر رسول و خاندان طاهر او مردم کوفه را به خیانت و غدر و نقض عهد و پیمان شکنی متهم کرده، به خاطر این که حرمت پسر پیامبر(ص) را شکسته اند آنان را به غضب و سخط الهی وعده داد. این که کبد پیامبر(ص) را پاره کردنده، و خون (پسر) رسول الله (ص) را ریختنده، و حرمت او را شکستند؛ در این شرایط، اگر از آسمان خون ببارد، نباید در شگفت شوند. در پایان هم فرمود که إن رَبَّکَ لِبِالْمَرْصادِ. (۲۸۵)

همچنین خطبه امام سجاد(ع) در مسجد دمشق در حضور یزید به اختصار در فتوح آمده است؛ همچنان که برخی از مآخذ دیگر هم آن را آورده اند. خطبِ مسجد دمشق بر بالای منبر از علی بن ابی طالب و حسین بن علی(ع) بدگویی می‌کند و به تفصیل در فضائل معاویه و یزید سخن می‌سراید. علی بن الحسین(ع) همانجا فریاد اعتراض بلند می‌کند و خطاب به خطبی می‌فرماید: اشْتَرَيْتَ مَرْضَاهَ الْمُخْلوقِ بِسُخْطَتِ الْخَالقِ. سپس از یزید اجازه می‌خواهد بر منبر رود. یزید ابتدا طفره می‌رود، اما اطرافیان می‌گویند اجازه دهد تا صحبت کند. آن حضرت بر فراز منبر، در برابر مردمی که اهل بیت را نمی‌شناسند، به معرفی خود می‌پردازد. در میانه نه معرفی است که یزید از بروز فتنه ترسیده، به مؤذن گفت اذان بگوید. (۲۸۶)

ابن سعد نوشته است که سر امام حسین(ع) را محفّز بن ثعلبی عائذی نزد یزید آورده شدند، در حالی که تنها مرد آنان علی بن الحسین(ع) بود که زنجیری به گردن او بسته وی را وارد شام کردند، فغلّ بغلّ الی عنقه. آن حضرت در طول راه با هیچ کس صحبتی نکرد تا به شام رسیدند.^(۲۸۷) بلاذری ضمن اشاره به این که سر امام حسین(ع) مدتی در جایی نصب شده و حتی در شهر گردانده می شد، می نویسد: رَحْرَبْنَقِيسْجَعْفَى سَرِإِمَامِ حَسِينٍ^(۲۸۸) و یاران و اصحاب او را به شام برای یزید بن معاویه برد.^(۲۸۹) گویا سرها را همین زحر بن قیس برد، اما اسرا را محفّز بن ثعلبی برده است. به نقل ابومخنف: محفّز عائذی و شمر اسرا را به شام منتقل کردند و همان دم در، محفّز با صدای بلند گفت: هذا محفّز بن ثعلبة أتى أمير المؤمنين باللثام الفجرة!^(۲۹۰) وقتی سرهای امام حسین(ع) و اهل بیت و اصحابش را نزد یزید گذاشتند، یزید شعری خواند و گفت: ای حسین! اگر من با تو رو برو می شدم تو را نمی کشتم!^(۲۹۱) این هم روشی برای توجیه این ماجرا و تبرئه خودش بود. حال که دشمنش را از سر راه برداشته بهتر است گناه کشته شدن او را گردن دیگری بیندازد، البته این دیگری، هیچ گاه تبیه نمی شود و همچنان به حکومت جابرانه خود در عراق ادامه می دهد.

بر اساس همین سیاست، یزید کوشید تا به نوعی به دلجویی از بازماندگان امام حسین(ع) بپردازد. ابومخنف می گوید: یزید دستور داد تا اسیران را در خانه ای جای دادند. چند روز بعد آنان را به خانه خود آورد که همه اهل حرم یزید گریه کردند و سه روز مجلس نوحه و عزا برپا بودا فأقاموا عليه مَناحاً ثلثاً. در این مدت، یزید، هر بار سر سفره خود، علی بن الحسین(ع) را حاضر می کرد. در این ملاقات، حضرت درخواست بازگشت به مدینه را کرد. یزید دستور داد تا آنان را آماده کرده، همراه با نگاهبانانی به مدینه فرستاد.^(۲۹۲)

زمانی که خبر شهادت امام حسین(ع) و خویشان و یارانش در مدینه انتشار یافت، فریاد زنان بنی هاشم به آسمان رفت. عمرو بن سعید حاکم اموی شهر، خنديد و با خواندن بیتی که حکایت از تلافی و انتقام داشت، گفت: واعیةُ بمثل واعیة عثمان. این نوحه در مقابله نوحه ای باشد که برای عثمان برپا شد!^(۲۹۳) برای امویان، ماجرا کربلا، انتقام داستان عثمان بود، داستانی که کمترین ارتباطی به اهل بیت و در رأس آنها به امام علی (ع) نداشت اما با دروغ و تهمت و شایعه، مسؤولیت آن را روی دوش امام علی (ع) گذاشتند تا امورات سیاسی آنان بگذرد.

هدف امام حسین از قیام کربلا چه بود؟

یک پرسش مهم درباره قیام کربلا این است که اساساً حکمت شهادت امام حسین(ع) چه بوده است؟ آیا این شهادت شهادتی سیاسی است یا روحی و معنوی؟ اگر این حادثه پیروزی سیاسی را در آغوش می کشید، جای این پرسش نبود، اما اکنون، امام حسین(ع) در برابر سپاه اموی شکست خورده و به شهادت رسیده است. بنابراین باید این پرسش را مطرح کرد.

ممکن است گفته شود که خداوند در آفرینش این حادثه برای ولی خود، منظور و هدف خاصی داشته است. به عبارت دیگر خداوند امام حسین(ع) و یارانش را به این مصایب گرفتار کرد تا در بهشت جایگاه والاتری داشته باشند و برای دیگران شفاعت کنند. تعبیر إن الله شاء أن يراك قتيلا در برخی از نقلهای می تواند کسانی را به این هدایت کرده باشد که امام حسین(ع) و یارانش طبق یک برنامه الهی به شهادت رسیدند.

برخی بر این باورند که این مسأله اگر درست هم باشد، منافات با اهداف سیاسی ندارد، اما به هر روی در ظاهر، گویای آن است که کربلا نه یک حادثه سیاسی بلکه یک رخداد معنوی و شخصی بوده است.

سوال دیگر این که چرا خداوند چنین نقشه ای از شهادت ولی خود داشت. بسا پاسخ این باشد که آن حضرت به شهادت رسید تا دیگران به نحوی با سوگواری برای او بتوانند از وجود او در آخرت برای خود بهره ببرند. مرحوم علامه مجلسی در عین آنکه به نحوی از ماجرا کربلا

برداشت سیاسی کرده و بحثهایی امویان را یادآور شده است، در زمینه این برداشت شخصی در ارتباط با ثمرة قیام امام حسین(ع) برای پیروانشان چنین می نویسد:

و باید دانست که این مذلت های دنیا موجب مزید عزت ایشان است و دوست خدا به اینها ذلیل نمی گردد. ... حق تعالی نام آن بزرگواران را بلند گردانیده و علوم و کمالات ایشان عالم را فرا گرفته و دوست و دشمن را نماز و غیر نماز صلوات می فرستند و به شفاعت ایشان در درگاه خدا حاجت می طلبند... و هر روز چندین هزار کس به برکت زیارت ایشان مغفور می گردند و چندین هزار کس به برکت لعنت بر دشمنان ایشان مستحق بپشت می گردند و چندین هزار کس از برکت گرسنگی ایشان و محظوظ گردیدن از مصاب ایشان صحیفه سیئات خود را از لوث گناه می شویند و چندین هزار کس به برکت اخبار و نشر آثار ایشان به سعادت ابدی فایز می گردند و چندین هزار کس به برکت احادیث ایشان به درجه معرفت و یقین می رسند و چندین هزار کس به متابعت آثار ایشان و اقتداء به سنت ایشان به مکارم اخلاق و محسن آداب محلی می گردند و چندین هزار کور ظاهر و باطن در روضات مقدسات ایشان شفا می یابند و آلاف و الوف از مبتلای به بلاهای جسمانی و روحانی از دارالشفای بیوت رفیعه و علوم منیعه ایشان صحت می یابند.(۲۹۴)

باید به این نکته توجه داشت که در جریان بسط نگرش صوفیانه در قرن های ششم تا دهم، این نگرش، روی تحلیل حادثه کربلا نیز اثر گذاشت. به طوری که به طور جدی نگاه فقهی - سیاسی درباره عاشورا نبود و به طور عمده، نوعی تحلیل صوفیانه و صرفا قدسی از کربلا می شد.

آیا امام حسین (ع) از شهادت خود آگاه بود؟

مسأله دیگری که در حل پرسش پیشگفته یعنی هدف امام حسین(ع) از قیام مؤثر است، این است که آیا امام از قبل، از قیام و شهادت خود آگاه بوده است یا خیر؟

اگر پاسخ منفی باشد، یک اشکال کلامی پیش می آید و آن این که با معتقدات رسمی و غالب در گفتمان شیعه درباره امامت ناسازگار است. با دادن پاسخ منفی، می توان تصور کرد که هدف امام حسین (ع) یک هدف سیاسی بوده و خبری هم از شهادت خود نداشته است.

اما اگر پاسخ مثبت باشد، یعنی مفروض این باشد که امام حسین(ع) آگاهی پیشین از این رخداد داشته است، در آن صورت این اشکال طرح شده است که چطور ممکن است کسی که از شهادت خود به طور قطعی اطلاع دارد، انگیزه سیاسی برای ایجاد یک قیام به هدف پیروزی بر دشمن داشته باشد؟

برخی مشکل پیشگفته را با ارائه دو راه حل پاسخ داده اند:

راه حل اول این که ما باید مسئله داشتن هدف سیاسی را به گونه ای مطرح کنیم که با آگاهی پیشین منافات نداشته باشد. این هدف سیاسی، اگر «شهادت» باشد، یعنی امام شهادت را برای رسوا کردن دشمن انتخاب کرده باشد، طبعاً با علم به شهادت از قبل سازگار است. به عبارت دیگر اگر هدف نوعی ایثار برای به راه انداختن یک جنبش انقلابی باشد، در آن صورت شهادت خود یک هدف سیاسی خواهد بود. به این معنا که امام از شهادت خود به دقت آگاه بوده و صرفا برای نجات دین دست به این اقدام زده است. این سیره در میان افراد انقلابی عالم مرسوم و معمول است. اما اگر مقصود امام حسین(ع) یک هدف سیاسی مهم تر یعنی تصرف حکومت بوده باشد، با آگاهی پیشین سازگار نیست.

راه حل دوم این است که بگوییم تکلیف ظاهر و باطن جدای از یکدیگر بوده است. در ظاهر امام به دنبال یک هدف سیاسی بوده و بر اساس این نظریه که پیامبران و امامان مأمور به ظاهر بوده اند، تکلیف باطن را جدا کنیم. اطلاع از شهادت مربوط به تکلیف باطنی است، و هدف سیاسی هرچه باشد مربوط به تکلیف ظاهری.

در این راه حل، آنچه به بحث ما مربوط می شود آن است که حتی اگر فرض کنیم که هدف امام حسین(ع) بر پایه اقداماتی که انجام شده، سرنگونی حکومت اموی و تأسیس دولت جدیدی به رهبری خودش بوده، بر اساس ظاهر، این می توانسته معقول باشد. علامه مجلسی به این راه حل اعتقاد دارد و در حد خود، کوشیده است تا برخورد سیاسی - البته نه در حد اعتقاد به گرفتن حکومت - داشته باشد. در واقع او به همان اندازه که برداشت معنوی دارد، برداشت سیاسی نیز دارد. ابتدا سخن او را در تحلیل و تفکیک ظاهر و باطن نقل می کنیم:

و باید که ایشان [أنبیا و امامان] به علم واقع مکلف نباشند، و در تکالیف ظاهره با سایر ناس شریک باشند، چنانچه ایشان در باب طهارت و نجاست اشیاء و ایمان و کفر عباد به ظاهر مکلف بودند و اگر به علم واقع مکلف می بودند، بایست که با هیچ کس معاشرت نکنند، و همه چیز را نجس دانند و حکم به کفر اکثر عالم بکنند، و اگر چنین می بود حضرت رسول(ص) دختر به عثمان نمی داد و عایشه و حفصه را به حباله خود در نمی آورد. پس حضرت امام حسین(ع) به حسب ظاهر مکلف بود که با وجود اعوان و انصار با منافقان و کفار جهاد کند و با وجود بیعت زیاده از بیست هزار کس و وصول زیاده از دوازده هزار نامه از کوفیان بی وفا، اگر تقاعده می ورزید و اجابت ایشان نمی نمود، ایشان را به ظاهر بر حضرت، حجت بود و حجت الهی بر ایشان تمام نمی شد. (۲۹۵)

هدف سیاسی امام حسین(ع) در چهار مرحله

اگر از باطن کربلا عبور کنیم، و مصمم باشیم بر اساس شواهد تاریخی و آنچه در مقاتل و تواریخ بر جای مانده، هدف سیاسی امام حسین (ع) را از قیام بشناسیم، می باید چهار دوره تاریخی و زمانی را از یکدیگر تفکیک کنیم و هر کدام را منطبق با شرایط خاص خود، از این زاویه مورد بررسی قرار دهیم:

نخستین مرحله، از زمان حرکت از مدینه به سوی مکه است که ویژگی عمدۀ آن «اعتراض» به حاکمیت یزید است. این که بعداً چه خواهد شد به لحاظ سیاسی روشن نیست و بسته به تحولاتی است که پس از آن پیش خواهد آمد. این تا زمانی است که امام تصمیم به رفتن به کوفه نگرفته و هنوز در مکه است.

دومین مرحله از زمان تصمیم به رفتن به کوفه آغاز می شود و تا رسیدن سپاه حر ادامه دارد. ابتدا نامه های مردم کوفه می رسد که امام تصمیمی نمی گیرد. پس از آن نمایندگان مردم کوفه می آیند که موضوع جدی تر می شود و امام نماینده ای را برای بررسی اوضاع به کوفه اعزام می کند. پس از آمدن نامه مسلم امام که اطمینان سیاسی پیدا کرده به سمت کوفه حرکت می کند. اینجا هدف تصرف کوفه و عراق است. این مرحله ادامه دارد تا آنجا که خبر شهادت مسلم به امام می رسد. امام احساس می کند دست یابی به آن هدف دیگر مقدور نیست اما هنوز احتمال پیروزی هست؛ چون به هر حال، همه چیز که در مسلم خلاصه نمی شود.

سومین مرحله از زمان رسیدن سپاه حر آغاز می شود. این زمانی است که حر می کوشد تا امام را به کوفه برد، به این زیاد تحويل بدهد. در اینجا هدف امام گریز از دست این زیاد و اصرار بر نرفتن به سمت کوفه است. پیشنهاد بازگشت به مکه را مطرح می کند که همچنان تا زمان آمدن سپاه عمر بن سعد به کربلا ادامه دارد. امام باز می گردد، اما حر نمی گذارد و در نهایت راهی میانه را انتخاب می کنند که به کربلا می

رسد. امام می کوشد تا هرچه بیشتر از کوفه فاصله بگیرد. در این مرحله، هدف دور شدن از فضای خشن کوفه است و تا زمانی ادامه دارد که سپاه کوفه امام را در کربلا متوقف می کند و اصرار دارد که یا آن حضرت بیعت با یزید کند یا آماده نبرد باشد.

چهارمین مرحله همینجاست. امام در اینجا شهادت را بر می گزیند. در اینجا دیگر نه بحث حکومت است، نه گریختن مصلحت جویانه از دست دشمن؛ اینجا پای عزت و شرافت و شهادت در میان است و امام این را به عنوان یک هدف می پذیرد.

ما باید هر کدام از مراحل را جدای از یکدیگر مورد بررسی قرار دهیم و شرایط تاریخی آنها را از یکدیگر نفکیک کنیم. در این میان، کسانی که خود «شهادت» را یک هدف سیاسی می دانند، چندان نیاز به این مرحله بندی هم ندارند. در میان نویسنده‌گان معاصر شریعتی و هاشمی نژاد بر این باور بودند.

تأثیر نهضت امام حسین(ع) در سقوط امویان

برای زوال و سقوط یک دولت، یک سری عوامل نزدیک وجود دارد، یک سری عوامل دور که هر دو در جای خود اهمیت دارند. عوامل دور ممکن است از نظر زمانی با زمان سقوط فاصله داشته باشد، اما بی تردید و به دلایل تاریخی، نقش مهمی در زوال یک دولت دارد. در سقوط یک دولت عوامل نزدیک، مثل انقلابی فraigیر یا حمله خارجی، وقتی مؤثرند که بنیاد دولت حاکم ضعیف شده باشد؛ یعنی در جذب پشتونه مردمی و ملی برای حمایت از خود ضعیف باشد. اگر این ضعف نباشد، انقلاب فraigیر محقق نمی شود، یا اگر حمله خارجی صورت گیرد، حمایت مردمی، می تواند دولت را نجات دهد. بنی امیه سال ۴۱ به قدرت رسیدند. سال ۶۱ انقلاب عاشورا بود، سال ۱۳۲ یعنی هفتاد و یک سال بعد، امویان سقوط کردند.

اکنون پرسش این است: عاشورا چه تأثیری بر سقوط امویان داشت؟ به نظر می رسد عاشورا از دو زاویه در سقوط دولت اموی تأثیر داشت:

جهت اول: زیر سؤال بردن اسلامیت دولت بنی امیه؛ این مطلب در سخنان حضرت امام حسین(ع) آنجا که به معرفی یزید و ویژگی های وی می پردازد فراوان است. آن حضرت با تعبیر و علی الإسلام السلام اسلامیت دولت یزید و طبعاً دولت اموی را زیر سؤال می برد. امام، روی سگ بازی و مشروب خواری یزید انگشت می گذارد و از تغییر احکام و رواج بدعت ها سخن می گوید. دولت اموی که اساس آن با حیله گری معاویه آغاز شده بود، تلاش زیادی داشت تا خود را اسلامی نشان دهد. در اوج فساد اخلاقی حاکم بر دستگاه اموی، مسجد سازی وجود داشت.

عبدالملک در اوج حمله به حجاج و مسلط کردن حجاج بر مردم، جامع اموی می ساخت، مسجد الاقصی و مسجد صخره را در بیت المقدس تعمیر می کرد. حتی در زمان ولید مسجد پیامبر(ص) در مدینه را بازسازی و طلا کاری کردند. به علاوه فتوحات را پیش می برند. به طور مسلم فتوحات عصر بنی امیه بیشتر از زمان خلفای اول و یا زمان عباسیان بوده است. اما آیا اینها اسلامیت بود؟ اسلامیت اهل بیت، اسلامیت دیگری بود. اسلام اموی متفاوت با این اسلام بود. این فریبکاری دولت اموی به جای آن که در جهت حفظ هویت دینی مردم، حفظ اخلاق اسلامی، زنده نگاه داشتن عرفان حقیقی، رعایت عدالت اسلامی و رسیدگی به حقوق مردم تلاش کند، برای بدست آوردن غنائم بیشتر کشورگشایی می کرد و برای فریب مردم مساجد باشکوه می ساخت. در قرآن وقتی صحبت از آب رسانی به حجاج و جهاد فی سبیل الله و مقایسه آنهاست، خداوند به روشنی، جانب جهاد فی سبیل الله را می گیرد. البته فتوحات، می توانست جهاد فی سبیل الله باشد، اما بنی امیه در اندیشه منافع مادی آن بودند. همین امویان فاسق، برای گرفتن پول بیشتر، اسلام آوردن مردم خراسان را نمی پذیرفتند و تا مدت‌ها با این که آنها مسلمان شده بودند، هنوز آنها را ذمی دانسته جزیه از آنان می گرفتند.(۲۹۶)

البته مسلمانانی که در جبهه های نبرد می جنگیدند؛ طارق بن زیادها و دیگران، شاید واقعاً مجاهد فی سبیل الله بودند. وقتی ماهیت دولت اموی برای چنین مردمانی آشکار می شود، فتوحات هم متوقف می شود. چنان که در خراسان چنین شد. در قیام دیرالجماجم وقتی مردم عراق به فرماندهی عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بن قیس در سال ۷۱ برای فتح سیستان رفته بودند، به خاطر شدت فشار و ستم حجاج، با همان لشکر، به سوی عراق بازگشتند تا دولت اموی را سرنگون کنند.

جهت دوم تأثیر نهضت امام حسین(ع) در سقوط دولت اموی آن بود که پس از رحلت رسول خدا (ص) از همان ابتدا دو گروه برای به دست گرفتن رهبری جامعه اسلامی مطرح بودند. بنی هاشم و بنی امية. این دو گروه به دلایل متفاوتی پس از رحلت آن حضرت نتوانستند حکومت را در دست بگیرند و در عوض، برخی از گروه های میانی موفق به تصاحب قدرت سیاسی شدند. اندکی بعد، بنی امية، طی حوادث دوران عثمان تا شهادت امام علی(ع) بر اوضاع غلبه کردند. در این وقت، تنها رقیب آنان بنی هاشم بودند که در حکومت امام علی(ع) و فرزندش امام حسن(ع) این مسئله نمودار شد. نهضت کربلا بار دیگر نشان داد که گروه دیگر، همچنان فعال است و رهبری جریان مخالف را بر عهده دارد و آمده است تا با ساقط کردن حکومت اموی، یک دولت هاشمی و علوی تأسیس کند. به لحاظ سیاسی و برای عمق بخشیدن به ادعای علويان برای حکومت در دوره بعد، این نکته کمی نبود. به واقع، در اوج فشار امویان، نهضت کربلا، فعال بودن بنی هاشم و اهل بیت را نشان داد. برای مثال، سال های پایانی دولت اموی شعار الرضا من اهل بیت بود که جوهره رهبری را در مبارزه سیاسی بر ضد امویان تعریف کرد. این بنی هاشم بودند که دولت اموی را سرنگون کردند و در واقع عشق به اهل بیت بود که دولت اموی را برانداخت.

اهل بیت این قداست خود را از کجا آوردند. این احساس سیاسی هواداران بنی هاشم از کجا آمده است؟ به نظر می رسد یکی از بزنگاه های اصلی در ایجاد این احساس، نهضت کربلا بوده است. در آن حادثه، شمار زیادی از افراد خاندان پیامبر(ص) بین شانزده تا ۲۵ نفر به شهادت رسیدند. چطور مردم می توانستند این ماجرا را فراموش کنند. مظلومیت آنان را از یاد ببرند و به آن بی توجه باشند.

البته نباید تصور کرد که علت سقوط بنی امية تنها در همین نهضت بوده است. مهم آن است که وقتی رهبری ماجرا به دست بنی هاشم می افتد، باید ریشه بخشی از سقوط را در مظلومیت این خاندان جستجو کرد. البته و مع الاسف، شاخه بنی عباس (از بنی هاشم) از فرصت استفاده کرد و آنچنان که شرح آن در تواریخ آمده، با توجه به ابهامی که برای بسیاری از مردم در تعریف اهل بیت و الرضا من آل محمد به وجود آورد و با تلاش برخی از ایادی خود مانند ابومسلم خراسانی، سوار بر مرکب خلافت شد. هر چند ابومسلم خود اولین قربانی این دولت بود و پاداشش را خیلی زود گرفت.

قیام امام حسین(ع) یک قیام اسوه

اصولاً از یک نگاه، دو نوع قیام قابل تصور است: نخست قیامی که فی حد نفسه با توجه به اهداف خود در یک مقطع تاریخی انجام گرفته و پرونده آن همانجا بسته می شود؛ چه موفق باشد چه ناموفق. البته ممکن است در عبرت های تاریخی از آن یاد شود و مورد بازبینی قرار گیرد و تحلیل شود. دوم نوعی دیگر از قیام ها که تعدادشان واقعاً انگشت شمار است، قیام هایی است که حالت اسوه برای دوره های بعد پیدا می کند. برای نمونه در تاریخ ایران، قیام کاوه آهنگر چنین حالتی پیدا کرده است. این تصویری است که فردوسی از آن برای ما ارائه کرده و قاعدها می بايست تا روزگار وی همچنان در اذهان پابرجا بوده باشد. در ادبیات اسلامی، به ویژه ادبیات شیعی، قیام امام حسین(ع) حالت نوعی الگو و اسوه را یافته است. یعنی از حالت یک واقعه در یک زمان درآمده، تعمیم یافته و نوعی بی زمانی یا فرازمانی در آن لحاظ شده است. از این مهمتر، به صورت عاطفی، با هویت یک فرد شیعه ممزوج شده و به نوعی جزو معتقدات او درآمده است. روشن است که شمار این قبیل قیام ها و شهادت ها اندک است. در شهادت ها، می توان به شهادت بسیاری از علماء و مجاهدان و سربازان اشاره کرد که شهادتشان فراموش

می شود؛ اما عدادی از آنها حالت اسوه پیدا می کند که این دلایل خاص خود را دارد. برای مثال شهید فهمیده در تاریخ جنگ ایران و عراق چنین موقعیتی را به دست آورده است. چنان که در تاریخ شیعه، شهید اول و شهید ثانی تا اندازه ای همین موقعیت را دارند. اینها بسته به نوع شهادت، کیفیت رخداد، دلایل شهادت و شرایطی است که آن حادثه در آنها اتفاق می افتد.

نهضت امام حسین(ع) از این زاویه، به صورت قیامی درآمد که حالت فرازمانی پیدا کرد. دلیلش هم این بود که ارزش هایی که در آن مطرح شد، واقعاً ارزش های زمانی نبود. یعنی درست است که علیه بزید بود؛ اما به قدری این ارزشها کلی و فraigیر بوده و هست، که مربوط به هیچ زمانی نبوده و نیست. لذاست که در زیارت وارث امام حسین(ع) از زاویه تاریخی و ارزش فraigیر و فرازمانی، در ادامه مسیر انبیاء مطرح می شود و وارث آنان تلقی می گردد. مسائل دیگری هم در این جاودانگی مؤثر بود. این قیام با کیفیت خاصی انجام شد. رهبر آن فردی با اهمیت و نواده پیامبر(ص) بود. حالت تسلیم ناپذیری داشت؛ شمار زیادی از افراد خاندان پیامبر(ص) در حادثه یاد شده به شهادت رسیدند. به علاوه به دلیل اهمیت مفهوم امام در شیعه، تأکید خاصی روی این قیام صورت گرفت. بعد از آن، این قیام، الگوی همه قیام های بعدی شد؛ در حالی که در دنیای اسلام، قیام های فراوان دیگری از سوی علیان و غیر علیان صورت گرفت که هیچ کدام چنین حالتی را در تاریخ اسلام به خود نگرفته است.

تأثیر مشخص قیام امام حسین(ع) روی قیام های پس از آن

باید توجه داشت که قیام امام حسین(ع) جدای از آن که مربوط به عدم اجرای شریعت و مبارزه با منکر باشد، در اصل خط بطلانی بر مشروعيت سلطنت بنی امية بود. بنابراین یک بار دیگر، پس از تلاشهای امام علی(ع) از سوی امام حسین(ع) که نواده پیامبر(ص) بود، بر این اصل تکیه شد که امامت حق امویان نیست. این نکته ای است که قیام عاشورا آن را استمرار بخشید و سرلوحه برنامه سایر علیان مانند زید بن علی و فرزندش یحیی و دیگرانی بود که قیام را پیش خود ساختند.

نکته دیگر شعارهایی بود که امام حسین(ع) مطرح کرد. اگر هدف امام را از قیام در سخنرانی های ایشان مرور کنیم، با آنچه که به عنوان شعار در سایر قیامهای شیعی آمده، به مقدار زیادی تطبیق می کند. این اهداف عموماً در بحث بیعت مطرح می شود. یعنی مردمی که با یک رهبر انقلابی موافقت دارند، بر سر تحقق اهدافی با او بیعت می کنند. این بیعت از زمان پیغمبر(ص) وجود داشت و بعدها در زمان خلفای بعد هم تکرار شد چنان که در کربلا نیز. نخستین رکن بیعت در قیام های علی، دعوت مردم به کتاب خدا و سنت رسول بود که به نوعی اشاره به عدم مشروعيت سنت خلفاً بود؛ زیرا برای سنیان این ماجرا از زمان خلافت عثمان آغاز شده بود که مبنای بیعت عمل به کتاب خدا، سنت رسول و سنت شیخین باشد؛ چیزی که امام علی(ع) نپذیرفته بود.

قیام مسلحانه بر ضد حکومت جور و در جهت امر به معروف و نهی از منکر در شکل فraigیر آن، در همه این قیام ها مورد توجه است. این هدف مهمی بود که امام حسین(ع) در قیامش مطرح کرد و اصولاً مشروعيت به آن داد. می دانیم که در میان جماعت اهل سنت، چنین چیزی مقبول نیست و اصولاً قیام مسلحانه پذیرفته نیست. البته در گذشته، مرجیان به قیام مسلحانه اعتقاد داشتند؛ چنان که روزگاری دسته ای از معترله و خوارج نیز چنین می اندیشیدند.

نکته دیگر بیعت بر سر پذیرفتن امامت علیان بود که از ارکان نظریه سیاسی شیعه به حساب می آمد و همه جا گفته می شد امام باید از اهل بیت باشد. تعبیر رایج آن در اواخر دوره اموی الرضا من آل محمد بود. برای مثال در بیعت حسین بن علی معروف به شهید فخر که در سال ۱۶۹ قیام کرد آمده است: أدعوكم إلى الرّضا من آل محمد و على أن نعمل فيكم بكتاب الله و سنته نبيه و العدل في الرعية، والقسم بالسوية.

(۲۹۷) حتی در قیام توابین هم این نکته را می یابیم که اظهار کردند، اگر پیروز شدیم حکومت را به دست اهل بیت می سپاریم. عدالت گرایی که با مفهوم تقسیم بالسویه عنوان می شد و از زمان امام علی(ع) رایج گشته بود، در این بیعت ها مورد تأکید قرار می گرفت.

امامان شیعه و مسأله قیام علیه حکومت ها

آنچه در این باره می توان گفت، این است که کربلا در میان شیعیان امامی، بیش از آن که یک حادثه سیاسی و قابل تقلید در عرصه سیاست باشد، به صورت یک تراژدی و حادثه خونبار و مقدس مورد توجه قرار گفت. در واقع علویان زیدی، و بیشتر، از نسل امام حسن(ع) راه قیام انقلابی را پذیرفتند که اصل آن برگرفته از کربلا و تقلیدی از حرکت امام حسین(ع) بود؛ پیشینه سیاسی آن هم باز به جمل و صفين می رسید؛ زیرا آن دو حرکت هم به نوعی مبارزه علیه طغیان گری و ستمگری حکام داخلی داشت.

با این حال، و به رغم آن که در میان شیعیان امامی، بعد سیاسی انقلابی کربلا کمتر مطرح گردید، اما به نوعی ارزش های سیاسی نهفته در آن بسیار بیش از آنچه میان زیدیان مطرح بود، به دوره های بعدی انتقال یافت. در واقع، عدم تقلید از آن حرکت، دلایل خاصی داشت و بیشتر به دلیل ناهموار بودن شرایط سیاسی جامعه برای تکرار چنان پدیده ای بود؛ بنابراین در صورتی که شرایط مناسبی فراهم می آمد، همان ارزش های سیاسی نهفته می توانست به بهترین وجه زنده شود. این تجربه در انقلاب اسلامی صورت گرفت و از بعد سیاسی کربلا به خوبی بهره گیری شد.

تأثیر نهضت امام حسین(ع) بر جامعه شیعه

جامعه شیعه، در ابعاد مختلفی تحت تأثیر حادثه عاشورا قرار داشته است. اما این که تصور شود این تأثیر تنها در بعد سیاسی بوده، صحیح نیست. به عکس، تأثیر حادثه عاشورا، بیشتر در ابعاد غیر سیاسی بوده است. البته در اینجا مطلب یک پیچیدگی خاصی پیدا کرده است که نیاز به تبیین دارد. روشن است که ائمه شیعه، تلاش زیادی در جاودانه کردن حرکت کربلا داشتند و تأثیر آن را در ورای یک اثر سیاسی صرف مخصوصاً قیام مسلحانه، بسیار بالاتر برند. اولاً کوشیدند تا کربلا را در میان امت جاودانه کنند و این با سنت روضه خوانی و زیارت دنبال شد. برای نمونه توصیه امام باقر(ع) به روضه خوانی در منی در ایام حج، یک نمونه قابل توجه است که مانند آن فراوان است. همچنین توصیه در رفتن به زیارت کربلا و حتی برابر دانستن آن با حج بلکه افضل بودن بر آن در ادامه همین جاودانه سازی بود. انشای زیارت نامه ها، بعد دیگر این امر را تشکیل می داد. اینها در اسوه کردن حادثه کربلا اهمیت زیادی داشته است. اکنون پرسش این است: آیا ائمه از این مسأله اهداف سیاسی داشته اند یا نه؟ بدون تردید پاسخ مثبت است. یعنی همه اینها زمینه ای برای همراه ساختن یک شیعه با اهداف امام حسین(ع) بوده است. در زیارت عاشورا که عام ترین ابزار برای بیان اهداف نهضت امام حسین(ع) و وسیله ایجاد ارتباط بین یک شیعه و این قیام است، همین اهداف سیاسی را می یابیم. در آنجا در یک مورد چنین می خوانیم: بأبی أنت و أمی، لقد عَظُمَ مصابی بک فأسْئَلِ اللَّهَ الَّذِی أَکْرَمَ مَقَامَکَ وَأَکْرَمَنِی بک بآن یرزقنى طلب ثارک مع إمام منصور من أهل بیت محمد صلی الله علیه وآلہ و در جایی از همین زیارت عاشورا آمده است: وأسْئَلَهُ أَن يَلْعَنِي الْمَقَامُ الْمُحْمَدُ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَن يَرْزُقَنِی طَلَبُ ثَارِی مَعَ إِمَامٍ هُدَیٍ ظَاهِرٍ نَاطِقٍ بِالْحَقِّ مِنْكُمْ. از این عبارات به دست می آید که حرکت امام حسین(ع) به یک معنا، به صورت یک ثار دائمی مطرح شده است؛ ثاری که یک شیعه در هر زمان باید در گرفتن آن سهیم باشد. یعنی در مسیر حق و باطل، حرکت امام حسین(ع) نه تنها یک اسوه و الگوست، بلکه چنان تصویر شده است که گویی همه چهره های باطل در ریختن خون امام حسین(ع) دخالت داشته اند و هر بار باید انتقام آن ثار را گرفت.

بعد معنوی کربلا

مع الاسف بخش سیاسی کربلا تا اندازه ای و در دوره هایی به طور کامل در میان شیعیان مورد غفلت قرار گرفته است. این مسأله ناشی از نوعی برداشت غیر صحیح از متون روایی و زیارتی ماست. این خلط، خلط میان وسیله و هدف است. در این نگرش، کربلا آئینه مبارزه حق و باطل نیست، نوعی حالت و وسیله ای برای رسیدن به اهداف والای انسانی نیست؛ وسیله عبرت نیست. بلکه خودش فی حد نفسه بدون این جنبه، اهمیت پیدا می کند. این در حالی است که در زیارت عاشورا آمده است: **اللهم اجعل محیا محمداً و آل محمد و مماتی ممات محمد و آل محمد؛ اما مع الاسف بسیاری از شیعیان ما از طبقات مختلف، وقتی زیارت عاشورا را می خوانند، به این جمله نظر آینه ای دارند بلکه نفس خواندن این جمله را ثواب می دانند و بس. این گروه از شیعیان، روایاتی را که درباره اهمیت زیارت است، مشاهده کرده و از آنها برداشت ناقصی کرده اند. طبیعی است که همین خواندن محض زیارت عاشورا هم ثواب دارد؛ چون سبب تجدید خاطره نهضت امام حسین(ع) و جاودانه شدن عاشورا می شود که مشتمل بر همان اهداف مقدس است. درست مثل این که بگوییم حتی اگر کسی معنای آیات قرآن را نمی فهمد، باز خواندن آن ثواب دارد.**

به بیان دیگر، وقتی روی زیارت کربلا تکیه می شود، مسأله دو جنبه دارد. یکی نفس زیارت و ثواب آن؛ دیگری جهت دار بودن آن برای تأثیری که این مسأله بر روی زنده نگاه داشتن شریعت و عدالت دارد. ما این نکته را از فرمایشات خود امام حسین(ع) نیز در می یابیم. جدا کردن این دو مورد از هم مشکل ایجاد کرده است. مشابه این نوع برخورد را در برخی دیگر از مسائل مذهبی نیز می توان مشاهده کرد. ائمه به محض آن که احساس می کردند حکمی از احکام دین رو به فراموشی است یا بدعتی در حال جایگزین شدن است، شیعیان را به سوی عمل به آن حکم ترغیب کرده و به مخالفت با بدعت تحریک می کردند. زمانی که امام باقر(ع) از زیارت امام حسین(ع) سخن می گوید، هنوز بنی امیه بر سریر قدرت نشسته اند و رفتمن به زیارت امام حسین(ع) مبارزه با بنی امیه و زنده نگاه داشتن اهداف عاشورا است. البته عاشورا باید جاودانه باشد، رسم و رسوم آن هم باید جاودانه باشد، چرا که ما همیشه به اهداف عاشورا نیازمندیم. نکته ای که باید در تبیین حادثه عاشورا برای توده های مردم تأکید شود، وصل کردن حادثه عاشورا به اهداف عاشورا است. اگر این ارتباط و اتصال به وجود آید در آن صورت اسوه بودن و عبرت واقع شدن کربلا می تواند ملموس تر باشد. همچنین باید توجه شود که اگر گریه کردن برای امام حسین(ع) زایل کننده گناهان است، ناشی از تأثیر معنوی کربلا در ایجاد شرایط تحول درونی و آماده کردن یک شیعه برای دفاع و پاسداری از دین و احیاناً فدایکاری و جانبازی در راه آن است. با این حال باید تأکید کرد که تکیه روی جنبه سیاسی کربلا، نباید توجه ما را به این رخداد به عنوان یک پدیده کاملاً برتر، یک امر جاودانه، یک امر تقدیر شده و تعریف شده از سوی باری تعالی، کم رنگ کند. کربلا یک نهضت زمینی صرف نیست؛ بخشی از وحی مجسم شده و قرآن عینیت یافته است. همان طور که نظریه امامت در شیعه، صرفاً مشتمل بر جنبه سیاسی نیست، قیام عاشورا هم تنها یک حرکت سیاسی نیست.

- ١، مسار الشیعه، ص ٣٧؛ مصباح المتهجد، ص ٧٥٨؛ ابوالفرج اصفهانی (مقاتل الطالبین، ص ٥١) و مفید در ارشاد (ص ٢١٨) پنجم شعبان را روز تولد دانسته اند.
- ٢، گذشت که برخی تولد امام حسن(ع) را در سال دوم دانسته اند که طبعاً باید تولد امام حسین(ع) را هم در سال سوم بدانند. کلینی (کافی، ج ١، ص ٤٦٣) و شیخ طوسی (التهذیب، ج ٦، ص ٤١) بر این باورند.
- ٣، ترجمه الامام الحسین(ع) ص ٢٥
- ٤، همان، ص ١٣٦
- ٥، همان، ص ١٣١
- ٦، همان، ص ١٣٧
- ٧، بحار الانوار، ج ٣٢، ص ٤٠٥
- ٨، همان، ج ٤٤، ص ٢٦٦
- ٩، تاریخ الیعقوبی، ج ٢، ص ٢٢٨
- ١٠، الارشاد، ج ٢، ص ٣٢؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ٤، ص ٨٧
- ١١، ترجمه الامام الحسین(ع) (ابن سعد) ص ٥٤
- ١٢، ترجمه الامام الحسین، ص ١٤٩
- ١٣، الامامة والسياسة، ج ١، ص ١٥٤
- ١٤، انساب الاشراف (چاپ سهیل زکار، ج ٥، ص ١٢٨ - ١٣)
- ١٥، بنگرید: رجال کشی، ج ١، صص ٢٥٢ - ٢٥٩
- ١٦، ترجمه الامام الحسین(ع) ص ٣٥
- ١٧، همان، ص ١٤٩؛ التذكرة الحمدونیة، ج ٩، ص ٨٤؛ کتاب التواضع و الخمول، ص ١٤٢
- ١٨، همان، ص ١٤٥
- ١٩، نشر الدر، ج ١، ص ٣٣٥؛ التذكرة الحمدونیة، ج ٢، ص ١٨٦
- ٢٠، شاید: مفضفض. یعنی زیاد، سرشار و پر.

- ٢١، ترجمة الامام الحسين، (ابن سعد) ص ٣٦
- ٢٢، اخبار الطوال، ص ٢٢٨؛ كامل ابن اثیر، ج ٣، ص ٢٦٣
- ٢٣، لهوف، ص ٩؛ مثير الاحزان، ص ٩
- ٢٤، الفتوح، ج ٥، ص ٢٥ - ٢٦؛ مقتل الحسين(ع) خوارزمي، ج ١، ص ١٨٦
- ٢٥، مناقب ابن شهرآشوب، ج ٤، ث ٨٨
- ٢٦، الفتوح، ج ٤، ص ١٦ - ١٧
- ٢٧، الامامة و السياسة، ج ١، ص ١٧٦
- ٢٨، الفتوح، ج ٥، ص ٢٥ و بنگرید: لهوف، ص ٢٤
- ٢٩، ابن اعثم، ج ٥، ص ٢٦؛ امالی صدوق، ص ١٥٢
- ٣٠، الفتوح، ج ٥، ص ٣٣؛ و بنگرید: بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٣٢٩؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ٤، ص ٨٩
- ٣١، الارشاد، ج ٢، ص ٣٤
- ٣٢، قصص، ٢١
- ٣٣، ترجمة الامام الحسين(ع) ص ٥٦
- ٣٤، الفتوح، ج ٥، ص ٣٨
- ٣٥، الفصول المهمة، ص ١٨٤
- ٣٦، انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٥٨؛ متن نامه آنان در تجارب الامم (ج ٢، ص ٤١) آمده است.
- ٣٧، اخبار الطوال، ص ٢٣١
- ٣٨، تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٣٥١؛ انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٥٧، متن این نامه درالفتوح کامل تر آمده و اشاره به این که فرزند معاویه هم بدون مشورت و اجماع خلافت را به دست گرفته، شده است.
- ٣٩، تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٣٥٣
- ٤٠، الثقات ابن حبان، (السيرة النبوية)، ج ٢، ص ٣٠٧
- ٤١، ترجمة الامام الحسين(ع) ص ٦٤
- ٤٢، ترجمة الامام الحسين(ع) ص ٦٥

- ٤٣، انساب الاشراف، ج ٢، ص ٧٧؛ اخبار الطوال، ص ٣٣٢؛ الفتوح، ج ٥، ص ٥٦؛ الارشاد، ج ٢، ص ٤١
- ٤٤، انساب الاشراف، ج ٢، ص ٧٧؛ اخبار الطوال، ص ٣٣٢؛ الفتوح، ج ٥، ص ٥٦؛ الارشاد، ج ٢، ص ٤١
- ٤٥، التنبيه والاشراف مسعودي، ص ٣٠٣؛ الارشاد، ج ٢، ص ٤١؛ اعلام الورى، ص ٢٢٣
- ٤٦، الفتوح، ج ٥، ص ٦٣ - ٦٤
- ٤٧، بنكرييد: انساب الاشراف، ج ٣، ص ٧٧ - ٧٨؛ اخبار الطوال، ص ٢٣٣؛ تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٣٥٦
- ٤٨، الارشاد، ج ٢، ص ٣٩
- ٤٩، الارشاد، ج ٢، ص ٦٧
- ٥٠، الارشاد، ج ٢، همان، ص ٦١
- ٥١، انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٦٠
- ٥٢، الفتوح، ج ٥، ص ١١٩
- ٥٣، انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٦٤
- ٥٤، ترجمة الامام الحسين(ع) صص ٦٣ - ٦٢
- ٥٥، اخبار الطوال، ص ٢٤٥
- ٥٦، تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٣٨٦
- ٥٧، بغية الطلب، ج ٦، ص ٢٦١٤ وبنكرييد: مختصر تاريخ دمشق، ج ٢٧، ص ١٢٠
- ٥٨، اسراء، ٧١
- ٥٩، الفتوح، ج ٥، ص ١٢٠
- ٦٠، ترجمة الامام الحسين(ع)، ص ٨٨
- ٦١، الفتوح، ج ٥، ص ١٢٣
- ٦٢، اخبار الطوال، ص ٢٤٥؛ بنكرييد: انساب الاشراف، ص ١٦٦ - ١٦٧
- ٦٣، تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٣٩٤
- ٦٤، اخبار الطوال، ص ٢٤٦

۶۵، يعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۶ منزل قطقطاییه بعد از قصر بنی مقاتل است که امام حسین(ع) روز ۲۹ ذی حجه به آنجا رسیده و بعيد می نماید که شنیدن خبر شهادت مسلم در آنجا بوده باشد.

۶۶، عقدالفرید، ج ۴، ص ۳۷۹

۶۷، لهوف، ص ۷۳

۶۸، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۰، ۲۲۰

۶۹، تاریخ يعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۶؛ نسب قریش مصعب زبیری، صص ۱۲۷ - ۱۲۸ (و منها تعقق أو تعود عبدا كما تعبد العبيد!

۷۰، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۰ - ۳۸۱

۷۱، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۷؛ مقتل الحسين(ع) خوارزمی، ص ۲۲۹؛ نهاية الارب نویری، ج ۲۰، ص ۴۱۴

۷۲، ترجمة الامام الحسين(ع) ص ۶۷ - ۶۸

۷۳، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۷

۷۴، اخبار الطوال، ص ۲۴۳

۷۵، تجارب الامم، ج ۲، ص ۵۹

۷۶، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۲

۷۷، الفتوح، ج ۵، ص ۱۴۵

۷۸، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۸

۷۹، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۹

۸۰، الفصول المهمة، ص ۱۸۹

۸۱، الارشاد، ج ۲، ص ۷۳

۸۲، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۳

۸۳، الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۶ - ۱۳۸

۸۴، اخبار الطوال، ص ۲۴۷

۸۵، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۹ - ۱۷۱، ۲۲۵

۸۶، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۱ - ۴۰۲

- ٨٧، تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٤٠٣
- ٨٨، تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٤٠٤ - ٤٠٣
- ٨٩، انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٧١
- ٩٠، تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٤٠٦
- ٩١، انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٧٦؛ اخبار الطوال، ص ٢٤٩
- ٩٢، الفتوح، ج ٥، ص ١٥٣؛ انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٨٠
- ٩٣، انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٨٠
- ٩٤، ترجمة الامام الحسين(ع) ص ٦٨
- ٩٥، تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٤٠٧
- ٩٦، اخبار الطوال، ص ٢٤٩
- ٩٧، انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٧٦
- ٩٨، تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٤٠٨؛ الفتوح، ج ٥، ص ١٤١
- ٩٩، اخبار الطوال، ص ٢٥٠
- ١٠٠، الفتوح، ج ٥، ص ١٤٨
- ١٠١، مقتل الحسين(ع) خوارزمى، ص ٢٣٧
- ١٠٢، الفتوح، ج ٥، ص ١٤٩ - ١٥٠
- ١٠٣، ترجمة الامام الحسين(ع) ص ٦٩
- ١٠٤، تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٣٨٩
- ١٠٥، تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٣٨٩
- ١٠٦، تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ٢١٦
- ١٠٧، الفتوح، ج ٥، ص ١٥٠ - ١٥١
- ١٠٨، مقصود از همدان در این متن، باید شهر دستبی باشد که به عنوان شهری میان ری و همدان معروفی شده است. در موارد دیگر از ثغر یا مرز دستبی یاد شده است. بنگرید: اخبار الطوال دینوری، ص ٢٥١؛ تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٤٠٩

- ٦٨، ترجمة الامام الحسين(ع) ص ١٠٩،
- ٧٠ - ٦٩، ترجمة الامام الحسين(ع) ص ١١٠،
- ١٥٧، ص ٥، ج الفتوح، ١١١،
- ١٧٨، ص ٣، ج انساب الاشراف، ١١٢،
- ٩٨، ص ٤، ج شهرآشوب، مناقب ابن شهراشوب، ١١٣،
- ١٥٨ - ١٥٧، ص ٥، ج الفتوح، ١١٤،
- ١٥٩، ص ٥، ج الفتوح، ١١٥،
- ١٧٨ - ١٧٩، ص ٣، ج انساب الاشراف، ١١٦،
- ١٤٠ - ١٤٠، صص صفين، وقعة ١١٧،
- ٤٢٩، ص ٥، ج تاريخ الطبرى، ١١٨،
- ١٨٠، ص ٣، ج انساب الاشراف، ١١٩،
- ٢٤٠، ص مقتول الحسين مقرم، بنگرید: ١٨٠، ج ٣، انساب الاشراف، ١٢٠،
- ٤١٢، ص ٥، ج ارشاد، ٢، ص ٨٦، ج ٣، انساب الاشرف، ١٢١،
- ١٤٥، ص صدقى، امالى ١٢٢،
- ٢٤٤، ص ١، ج خوارزمى، مقتل الحسين(ع) ١٢٣،
- ١٦٢، ص ٥، ج الفتوح، ١٢٤،
- ١٨١، ص ٣، ج انساب الاشراف، ١٢٥،
- ١٢٦، ترجمة الامام الحسين(ع) ص ٦٩؛ الامامة و السياسة، ج ٢، ص ٦؛ انساب الاشرف، ج ٣ ص ٢٢٥؛ تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٣٨٩
- ٤١٢ - ٤١٣، ص ٥، ج تاريخ الطبرى، ١٢٧،
- ٢٤٦، ص ١، ج خوارزمى، مقتل الحسين(ع) ١٢٨،
- ٤١٣، ص ٥، ج تاريخ الطبرى، ١٢٩،
- ١٦٤، ص ٥، ج الفتوح، ١٣٠،
- ٤١٤، ص ٥، ج تاريخ الطبرى، ١٣١،

- ٦٩، ترجمة الامام الحسين(ع) ص ١٣٢،
- ٦، ج ٢، ص ١٣٣، الامامة والسياسة،
- ٩٧ - ٩٨، صص ٤١٤ - ٤١٥؛ تاريخ الطبرى، ج ٥، مناقب ابن شهرآشوب، ج ٤، صص ١٨٢ - ١٨٣؛ انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٨٢،
- ٧٠، ترجمة الامام الحسين(ع) ص ١٣٥،
- ٨٩، ج ٢، ص ٤١٦؛ الارشاد، تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٤١٦،
- ١٤٢ - ١٤١، تذكرة الخواص، صص ١٤١ - ١٤٢،
- ٤١٥، تاریخ الطبری، ج ٥، ص ١٨٤،
- ١٨٤، انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٨٤،
- ١٨٥ - ١٨٤، انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٨٤،
- ٤١٦ - ٤١٧، تاریخ الطبری، ج ٥، ص ٤١٦،
- ١٤٢، اعلام الورى، ص ٢٣٧؛ المنتظم ابن جوزى، ج ٥، ص ٣٣٧؛ الكامل ابن اثیر، ج ٣، ص ٢٨٤،
- ٧٠، ترجمة الامام الحسين(ع) ص ١٤٣،
- ٧٠ - ٧١، ترجمة الامام الحسين(ع) ص ١٤٤،
- ١٨٥، تاریخ الطبری، ج ٥، ص ١٨٥،
- ١٤٦، انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٨٥؛ تاريخ الخلفاء، برگ ١٨٣.
- ١٤٧، تاریخ الطبری، ج ٥، ص ٤١٩؛ این مطلب در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده است.
- ٤٢٠ - ٤١٩، تاریخ الطبری، ج ٥، ص ٤١٩،
- ٧٤ - ٧٥، مقاتل الطالبيين، ص ٧٤،
- ٢٣٧، اعلام الورى، ص ٤١٩؛ اعلام الورى، ص ٢٣٧،
- ٤١٨، تاریخ الطبری، ج ٥، ص ٤١٨،
- ١٥٢، امالی صدوق، ص ١٥٦،
- ١٥٣، امالی صدوق، ص ١٥٦،
- ٦٩، تجارب الامم، ج ٢، ص ٩٩؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ٤، ص ٩٩،

- ١٥٥، انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٨٦؛ بنگرید: تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٤٢١
- ٩٤، لهوف، ص ١٥٦،
- ٤٢٢، ص ١٥٧، تاريخ الطبرى، ج ٥،
- ١٧٥ - ١٧٤، الفتوح، ج ٥، ص ١٥٨،
- ١٢، الامامة و السياسة، ج ٢، ص ١٥٩،
- ٢٢٠، عقد الفريد، ج ٤، ص ٣٧٩؛ تاريخ ابن عساكر، ترجمة الامام على بن ابى طالب(ع)، ص ٢٩٣٢
- ٢٩٣٢، تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٤٢٢؛ رجال الكشى، ج ١، ص ١٦١،
- ١٨٣، ص ١٦٢، الفتوح، ج ٥،
- ١٢٦، اثبات الوصيّة، ص ١٦٣،
- ١٨٧، ص ١٦٤، انساب الاشراف، ج ٣،
- ٢٢٦، ص ١٦٥، انساب الاشراف، ج ٣،
- ٤٢٢، ص ١٦٦، اخبار الطوال، ص ٢٥٤؛ و بنگرید: تاريخ الطبرى، ج ٥،
- ١٧٤، انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٨٧؛ اخبار الطوال، ص ٢٥٣؛ الفتوح، ج ٥، ص ١٦٧،
- ٩٦، تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٤٢٣ - ٤٢٤؛ الارشاد مفيد، ج ٢، ص ١٦٨،
- ١٧٥، ص ١٦٩، الفتوح، ج ٥،
- ٧١، ترجمة الامام الحسين(ع) ص ١٧٠،
- ٤٢٣، ص ١٧١، تاريخ الطبرى، ج ٥،
- ٢٨٧ - ٢٨٦، ص ١٧٢، كامل ابن اثیر، ج ٣،
- ٧٣، اثبات الوصيّة، ص ١٢٦؛ كامل الزيارات، ص ١٧٣،
- ١٨٢ - ١٨١، ص ١٧٤، الفتوح، ج ٥،
- ١٠٠، مناقب ابن شهرآشوب، ج ٤، ص ١٧٥،
- ٧٢، ترجمة الامام الحسين(ع) ص ١٧٦،
- ٢٢٦، ص ١٨٨، انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٧٧،

- ١٧٨، كشف الغمة، ج ٢، صص ٥٥ - ٥٦
- ١٧٩، تحف العقول، ص ٢٧٤ - ٢٧٥؛ امامی ابوطالب زیدی، ص ٩٥ - ٩٧؛ مقتل الحسين(ع)خوارزمی، ج ٢، صص ٦ - ٨؛ تاريخ دمشق، ترجمة الامام الحسين(ع)صص ٢١٦ - ٢١٨
- ١٨٠، تاريخ الطبری، ج ٥، ص ٤٢٧
- ١٨١، ترجمة الامام الحسين(ع) ص ٧٢
- ١٨٢، انساب الاشراف، ج ٣، ص ٢٢٥
- ١٨٣، اخبار الطوال، ص ٢٥٤
- ١٨٤، تاريخ الطبری، ج ٥، ص ٣٩٢
- ١٨٥، انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٨٨ - ١٨٩؛ تاريخ اليعقوبی، ج ٢، ص ٢٤٤ - ٢٤٥
- ١٨٦، تاريخ الطبری، ج ٥، ص ٤٢٦ - ٤٢٧
- ١٨٧، مقتل الحسين(ع) خوارزمی، ج ٢، ص ٨؛ ترجمة الامام الحسين(ع) ص ٧٢
- ١٨٨، انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٩٠؛ تاريخ الطبری، ج ٥، ص ٤٢٩؛ الفتوح، ج ٥، ص ١٨٣
- ١٨٩، امامی ابوطالب زیدی، ص ٩٧؛ مقتل الحسين(ع)، ج ٢، ص ٨
- ١٩٠، انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٩٠
- ١٩١، امامی ابوطالب زیدی، ص ٩٧؛ مقتل الحسين(ع) خوارزمی، ج ٢، ص ٨
- ١٩٢، ابن شهرآشوب، ج ٤، ص ١١٣
- ١٩٣، الفتوح، ج ٥، ص ١٨٤
- ١٩٤، انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٩٠
- ١٩٥، تاريخ الطبری، ج ٥، ص ٤٢٩ - ٤٣٠؛ ابن سعد قاتل سالم غلام آزاد شده عبیدالله را، عبدالله بن تمیم بن ... یاد کرده است. بنگرید: ترجمة الامام الحسين(ع) ص ٧٢
- ١٩٦، انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٩٠؛ تاريخ الطبری، ج ٥، ص ٤٣٠
- ١٩٧، همان، ج ٥، ص ٤٣٢
- ١٩٨، همان، ج ٥، ص ٤٣١
- ١٩٩، انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٩١ - ١٩٢

- ٢٠٠، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۵
- ٢٠١، همان، ج ۵، ص ۴۳۵
- ٢٠٢، گاه از عبارات برخی مورخان بر می آید که گویی از همان آغاز تیراندازی دشمن، سپاه امام تنها ۳۲ بوده اند (انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۴؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۶) در حالی که به نظر می رسد این افراد، باقی مانده سپاه پس از تیراندازی وسیع دشمن و شهادت جمع ۳۸ نفری آنان بوده است.
- ٢٠٣، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۲ - ۱۹۳
- ٢٠٤، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۵ - ۴۳۶
- ٢٠٥، اقبال الاعمال، ص ۵۷۵
- ٢٠٦، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۴
- ٢٠٧، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۷
- ٢٠٨، همان، ج ۵، ص ۴۳۷ - ۴۳۸
- ٢٠٩، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۴
- ٢١٠، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۵ - ۱۰۷
- ٢١١، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۹
- ٢١٢، رساله تسمیه من قتل مع الحسین(ع)، ص ۱۵۶
- ٢١٣، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۰ - ۴۳۹
- ٢١٤، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۴ - ۱۹۵؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۰
- ٢١٥، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۰
- ٢١٦، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۰؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۵
- ٢١٧، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۱؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۵
- ٢١٨، مقتل الحسین(ع) خوارزمی، ج ۲، ص ۱۷
- ٢١٩، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۵ - ۱۹۶
- ٢٢٠، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۱
- ٢٢١، الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۲

- الفتوح، ج ٥، ص ١٩٢ - ١٩٣، ٢٢٢،
- مقتل الحسين(ع) ج ٢، ص ٢٤ آیا این همان عمرو بن خالد ازدی است؟ در متن خوارزمی از عمر بن خالد صیداوی یاد شده اما در مثیرالاحزان ابن نما (ص ٣٣)، عمرو بن خالد آمده است.
- التفوخ، ج ٥، ص ١٩٣، ٢٢٤،
- الفتوح، ج ٥، ص ١٩٣؛ مقتل الحسين(ع) خوارزمی، ج ٢، ص ١٤، ٢٢٥،
- انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٩٨، ٢٢٦،
- الفتوح، ج ٥، ص ١٩٤، ٢٢٧،
- انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٩٨، ٢٢٨،
- بنگرید: المناقب، ج ٤، ص ١٠٤ - ١٠٥، ٢٢٩،
- انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٩٨؛ تاریخ الطبری، ج ٥، ص ٤٤٥ - ٤٤٦، ٢٣٠،
- انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٩٧، ٢٣١،
- تاریخ الطبری، ج ٥، ص ٤٤١ - ٤٤٢، ٢٣٢،
- به این مطلب در مقتل منسوب به ابومخنف اشارت رفته با این عبارت: «و کان رباه أمير المؤمنين(ع).» (٢٣٣)،
- اخبار الطوال، ص ٢٥٦، ٢٣٤،
- تاریخ خلیفة بن خیاط، ج ١، ص ٢٢٥، ٢٣٥،
- مقاتل الطالبیین، ص ٨٩؛ المجدی فی انساب الطالبیین، ص ١٥، ٢٣٦،
- مقاتل الطالبیین، ص ٩٠، ٢٣٧،
- مقاتل الطالبیین، ص ٩٠، ٢٣٨،
- المجدی فی انساب الطالبیین، ص ١٥، ٢٣٩،
- همان، ص ٨٨، ٢٤٠،
- همان، ص ٨٨، ٢٤١،
- همان، ص ٨٨، ٢٤٢،
- علی بن ابی طالب(ع) می فرمود: من نام عثمان را از روی نام برادرم عثمان بن مطلعون برای وی انتخاب کردم. مقاتل الطالبیین، ص ٨٩، ٢٤٣،

- ٢٤٤، انساب الاشراف، ج ٣، ص ٢٠١
- ٢٤٥، اخبار الطوال، ص ٢٥٧
- ٢٤٦، همان، ص ٢٥٧
- ٢٤٧، تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٤٦٨
- ٢٤٨، همان، ص ٨٧
- ٢٤٩، تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٤٤٦؛ انساب الاشراف، ج ٣، ص ٢٠٠؛ اخبار الطوال، ص ٢٥٦ «فكان أول من تقدم منهم». مقاتل الطالبيين، ص ٨٦ «هو أول من قتل في الواقع».
- ٢٥٠، الفتوح، ج ٥، ص ٢٠٣
- ٢٥١، ترجمة الإمام الحسين ص ٧٦
- ٢٥٢، طبقات الكبرى، الطبقة الخامسة، ص ٤٧٦
- ٢٥٣، ترجمة الإمام الحسين(ع) ص ٧٣
- ٢٥٤، يا آنچنان که در جای دیگر در همین طبقات ابن سعد و نیز مقاتل الطالبيين (ص ٨٨) و اخبار الطوال (ص ٢٥٧) آمده «عمرو بن سعيد [سعد] ازدی» [اسدی].
- ٢٥٥، بنگرید: انساب الاشراف، ج ٣، ص ٢٠٠؛ مادرش «خوصاء» دختر خصفة بن ثقیف (از طایفه بکر بن وائل) بوده است. تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٤٦٩؛ مقاتل الطالبيين، ص ٩٥
- ٢٥٦، تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٤٦٩
- ٢٥٧، مقاتل الطالبيين، ص ٩٦
- ٢٥٨، همان، ص ٩٧
- ٢٥٩، همان، ص ٩٨
- ٢٦٠، تاريخ خلیفة بن خیاط، ج ١، ص ٢٢٥ برخی او را کشته در یوم المذار به دست مختار می دانند.
- ٢٦١، همان، ج ١، ص ٢٢٥
- ٢٦٢، تاريخ الطبرى، ج ٥، ص ٤٥٠
- ٢٦٣، انساب الاشراف، ج ٣، ص ٢٠١

۲۶۴، ابن سعد در جای دیگری هم می نویسد: امام حسین(ع) در حالی که عمامه مشکی بر سر داشت و موهای خود را نیز رنگ سیاه زده بود،
چون یک جنگجوی شجاع می جنگید. ترجمة الامام الحسين(ع) ص ۷۳

۲۶۵، اخبار الطوال، ص ۲۵۸

۲۶۶، ترجمة الامام الحسين(ع) ص ۷۵

۲۶۷، ترجمة الامام الحسين(ع) ص ۷۵؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۸

۲۶۸، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۲

۲۶۹، آنچه را که سر را با آن می پوشانند.

۲۷۰، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۲ - ۱۱۳

۲۷۱، ترجمة الامام الحسين(ع) ص ۷۸

۲۷۲، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۱

۲۷۳، تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۵۴۵ - ۴۵۵۵

۲۷۴، درباره رقم شهدای کربلا آمارها متفاوت است؛ اما در این میان، عدد ۷۲ شهرت خاصی دارد. دینوری در اخبار الطوال - ص ۲۵۶) تصریح
دارد که سپاه امام متشكل از ۳۲ اسب سوار و چهل نفر پیاده بود. در فهرستی که فضیل بن الزبیر الرسان آورده، نام ۱۰۷ شهید کربلا ثبت شده
است. بنگرید: رساله تسمیه من قتل مع الحسین(ع)، مجله تراشنا، صص ۱۴۹ - ۱۵۷

۲۷۵، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۴ - ۲۰۶

۲۷۶، حکایت ابومخنف از ماجراهای خولی و آوردن سر امام حسین(ع) و ظهور نور از آن در خانه، جالب تر بیان شده است. تاریخ الطبری، ج ۵،
ص ۴۵۵، البته قدری هم مسائلی در آن است که به هر روی، باید با تأمل مورد بررسی قرار گیرد.

۲۷۷، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۶

۲۷۸، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۶ - ۲۰۷؛ آمار دینوری چنین است: هوازن با ۲۲ سر؛ تمیم با ۱۷ سر به رهبری حسین بن نمیر؛ کنده با
۱۳ سر به رهبری قیس بن اشعث؛ بنو اسد با ۶ سر به رهبری هلال اعور؛ ازد با ۵ سر به رهبری عیهمه بن زهیر و ثقیف با ۱۲ سر به رهبری
ولید بن عمرو. و مقایسه کنید با آنچه ابومخنف نوشته است: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۸

۲۷۹، الارشاد، ج ۲، صص ۱۱۷ - ۱۱۸

۲۸۰، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۵؛ رساله تسمیه من قتل مع الحسین(ع)، ص ۱۵۷

۲۸۱، زمر، ۴۲

۲۸۲، آل عمران، ۴۵

۲۸۳، ترجمة الإمام الحسين(ع) ص ۱۱۶؛ الارشاد، ج ۲، ص ۷۹؛ گزارش ابومخنف به نقل از سلیمان بن ابی راشد، همین حکایت است با افزوده هایی دیگر.

۲۸۴، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۷

۲۸۵، الفتوح، ج ۵، صص ۲۲۳ - ۲۲۵

۲۸۶، الفتوح، ج ۵، صص ۲۴۷ - ۲۴۸؛ مقاتل الطالبین، ص ۱۲۱

۲۸۷، ترجمة الإمام الحسين(ع) ص ۸۲

۲۸۸، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۰

۲۸۹، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۲؛ الفتوح، ج ۵، صص ۲۳۵ - ۲۳۶

۲۹۰، بنگرید: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۴

۲۹۱، بلاذری هم این شعر را آورده است. بنگرید: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۰ شگفت که نسل امویان از میان رفت و نسل علویان پایدار ماند.

۲۹۲، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۲

۲۹۳، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۶؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۱۷

۲۹۴، مجموعه رسائل اعتقادی علامه محمد باقر مجلسی (به کوشش سید مهدی رجایی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۸) صص ۱۹۸ - ۱۹۹

۲۹۵، مجموعه رسائل اعتقادی علامه مجلسی، صص ۲۰۱ - ۲۰۰

۲۹۶، تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۵۵؛ الكامل، ج ۵، ص ۱۴۸

۲۹۷، مقاتل الطالبین، ص ۳۷۸